

تقدیم به رفیق منوچهر یاوریان، آموزگار دهها کمونیست، انقلابی ای پر شور که تا آخرین لحظات زندگی پر بارش به آرمانهای سرخ رهایی طبقه کارگر وفادار ماند. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.  
ف. فرخی

## فصل ۴۷

### پیدایش بهره ارضی {اجاره بهای زمین} کاپیتالیستی

---

جلد سوم، بخش ششم، فصل ۴۷؛ کارل مارکس  
تایپ و تنظیم؛ سایت کمونیستهای انقلابی  
مترجم؛ ف. فرخی

---

#### ۱- ملاحظات مقدماتی

باید روشن کرد که دشواری واقعی تحلیل بهره ارضی از زاویه دید اقتصاد مدرن، به عنوان بیان تئوریک شیوه تولید سرمایه داری، در کجاست. تعداد زیادی از نویسندگان جدید هنوز این را، که در هر تلاش جدیدی برای توضیح بهره ارضی «به شیوه‌ای نو» می توان دید، درک نکرده‌اند. این نوآوری در اکثر مواقع در برگشت به مواضعی خلاصه می شود که مدتها پیش کهنه شده اند. دشواری کار بطور کل در توضیح اضافه محصول و ارزش اضافه متناسب با آن، که توسط سرمایه در کشاورزی ایجاد می گردد، نیست. این مسئله پیش از این توسط آنالیز ارزش اضافه، که هر سرمایه مولدی در هر قلمرویی که سرمایه گذاری شود به بار می آورد، حل شده است. اما دشواری در نشان دادن منشأ آن مازادی از ارزش اضافه است که سرمایه‌ای که در زمین گذاشته شده به شکل بهره ارضی به مالک زمین می پردازد، البته پس از اینکه ارزش اضافه در میان سرمایه‌های مختلف به یک سود میانگین متعادل گردید، یعنی به سهمی متناسب، مطابق با اندازه نسبی سرمایه، از کل ارزش اضافه‌ای که کل سرمایه اجتماعی در همه قلمروهای تولیدی یکجا ایجاد می کند، به عبارتی دیگر پس از اینکه کل آن ارزش اضافه‌ای که می تواند تقسیم گردد، تقسیم شده باشد. صرفنظر از آن انگیزه‌های عملی ای که اقتصاد سیاسی مدرن را به عنوان سخنگویان سرمایه صنعتی بر علیه مالکیت ارضی برمی انگیزد که به تحلیل این مسئله بپردازند – ما به این انگیزه‌ها در فصل مربوط به تاریخ بهره ارضی خواهیم پرداخت – مسئله برای آنها بمثابة تئورسین نیز واجد اهمیت بود. اگر ادعا می شد که پدیدار شدن بهره ارضی برای سرمایه‌ای که در کشاورزی گذاشته شده بسبب عملکرد ویژه این قلمرو از سرمایه گذار نیست، یعنی اینکه به دلیل کیفیت ویژه خود خاک زمین است، این بدین معنی میبود که دست از مفهوم ارزش کشیده شود، یعنی از دست دادن امکان دستیابی به شناختی علمی در این حوزه. حتی همین ملاحظه ساده که بهره ارضی از طریق قیمت محصولات زمین

پرداخت می شود - و این حتی در آنجایی که بهره ارضی به شکل جنسی پرداخت می شود نیز رخ می دهد، اگر سرمایه دار اجاره دار بخواهد که قیمت تولیدش تضمین باشد - نیز پوچ بودن تلاش برای توضیح بالاتر بودن این قیمت در سنجش با قیمت تولید معمول - یعنی بیشتر بودن نسبی قیمت محصولات کشاورزی از طریق این فرض که بارآوری طبیعی تولید کشاورزی بالاتر از بارآوری دیگر شاخه‌های صنعت است - را نشان می دهد، زیرا هر چه بارآوری کار بیشتر باشد، همانقدر هم برعکس سهم محصول کار مطابق با آن نیز ارزانتر خواهد بود، چون حجم ارزش مصرفی که همان کمیت کار یعنی همان ارزش در آن پدیدار می گردد، بزرگتر است. همه دشواری تحلیل بهره ارضی در توضیح این قضیه بود که چرا در کشاورزی مازادی از سود و رای سود میانگین یافت می شود، نه توضیح ارزش اضافی بلکه مازاد ارزش اضافی که ویژه این قلمرو تولیدی است؛ به بیانی دیگر نه "تولید خالص" بلکه مازاد این تولید خالص و رای تولید خالص شاخه‌های دیگر صنعت. سود میانگین خود یک محصول است، نتیجه‌ای از پروسه زندگی ای اجتماعی که تحت مناسبات تولیدی تاریخی بسیار ویژه‌ای رخ می دهد - محصولی که همانگونه که دیدیم مشروط به تعدیلات بسیار وسیعی است. برای اینکه اصولاً بتوان راجع به مازادی و رای سود میانگین صحبتی در میان آورد باید این سود میانگین قبلاً به عنوان مقیاس و بمثابة تنظیم کننده تولید برقرار شده باشد، همانگونه که در شیوه تولید سرمایه داری صادق است. تحت مناسبات اجتماعی ای که هنوز این سرمایه نیست که عملکرد بیرون کشیدن همه کار اضافه را و تصاحب همه ارزش اضافه را در وهله اول بعهده دارد، یعنی جائیکه سرمایه نه هنوز و یا تنها بطور پراکنده همه کار جامعه را به زیر سلطه خود کشیده است، در اینجا کلاً هنوز نمی تواند صحبت از بهره ارضی در مفهوم مدرن آن در میان باشد، یعنی به عنوان مازادی و رای سود میانگین و لذا و رای آن سهم متناسبی که هر تک سرمایه از ارزش اضافه تولید شده توسط کل سرمایه اجتماعی دارد. این ساده لوحی آقای پاسی {Passy} را می رساند (در ادامه ملاحظه کنید) که برای جوامع ابتدایی از بهره ارضی بمثابة مازادی بالاتر از سود سخن میراند، یعنی مازادی و رای شکلی از اضافه ارزش که تاریخاً تعیین شده از مناسبات اجتماعی است، ولی به قول پاسی می تواند کاملاً بدون جامعه موجودیت داشته باشد.<sup>42a</sup>

برای اقتصاددانان قدیمی که کلاً تازه شروع به آنالیز شیوه تولید سرمایه داری که در آن زمان فقط بسیار اندک تکامل داشت، کرده بودند، تحلیل بهره ارضی یا اصلاً دشواری خاصی نداشت و یا هم دشواری از نوع کاملاً متفاوتی داشت. پتی {Petty}، کانتیلون {Cantillon} و کلاً همه نویسندگانی که به دوره فئودالی نزدیکتر بوده‌اند، بهره ارضی را شکل نرمال ارزش اضافه بطور کل می دانستند.<sup>42b</sup> در حالی که سود برای آنان هنوز بطرز نامشخصی با دستمزد ممزوج است و یا در بهترین حالت به شکل بخشی از ارزش اضافه تلقی می شود که سرمایه دار از زمیندار اخذ می کند. اینان از آن وضعیتی عزیمت می کردند که در وهله اول جمعیت دهقانی بیشترین بخش ملت را تشکیل می داد و در ثانی زمیندار {بسبب انحصارش بر زمین} هنوز آن

42a- "dictionnaire de l'economie politique" "De la conte du sol" Passy, جلد دوم، پاریس ۱۸۵۴، ص ۵۱۱-تحریریه

42b- Petty, A treatise of taxes and contribution". London 1667, s. 23/24. Richardcantillon,"Essai

شخصی است که در وهله نخست مازاد کار تولیدکنندگان مستقیم را به تصاحب درمی آورد، یعنی مالکیت ارضی هنوز به عنوان مهمترین شرط تولید پدیدار می گردد. در مقابل برای این نویسندگان این مسئله هنوز نمی توانست مطرح باشد که بر حسب زاویه دید شیوه تولید سرمایه داری چگونه می توان توضیح داد که مالکیت ارضی هنوز قادر است که بخشی از اضافه ارزش سرمایه را که سرمایه تولید کرده است (یعنی از تولیدکنندگان مستقیم بیرون کشیده است) مستقیماً به تصاحب خود درآورد.

نزد فیزیوکراتها مشکل از نوع دیگری بوده است. از آنجائیکه آنان در واقع اولین سخنگویان سیستماتیک سرمایه بشمار می آیند، تلاش دارند تا طبیعت ارزش اضافه را بطور عام بررسی کنند. برای اینان این بررسی با بررسی بهره ارضی، یعنی تنها شکل موجودیت ارزش اضافه برای آنان، ادغام می شود. سرمایه ای که بهره ارضی آور باشد، یعنی سرمایه کشاورزی، برای اینان تنها شکلی از سرمایه است که می تواند ارزش اضافه بدهد. و کار کشاورزی که این سرمایه به حرکت درمی آورد، تنها کاری است که ارزش اضافه ببار می آورد و منطقیاً از منظر سرمایه دارانه، تنها کار مولد محسوب می شود. ببار آوردن ارزش اضافه برای آنان بطور منطقی مهمترین چیز است. فیزیوکراتها، سوای دیگر خدماتشان که در جلد IV نمایان خواهند شد، در وهله اول این خدمت بزرگ را کرده اند که از سرمایه تجاری، که تنها در قلمروی گردش عمل می کند، به سرمایه مولد عودت می کنند، برخلاف سیستم مرکانتیلیسم که با رئالیسم خام خود اقتصادیات عوامانه را در این زمانه نمایندگی می کند، و با منافع عملی خود آن آغاز تحلیل علمی ای را که می توان نزد پتی و پیروانش یافت را به عقب سوق دادند. ضمناً در این نقد سیستم مرکانتال تنها به برداشتنش از سرمایه و ارزش اضافه پرداخته شده است. قبلاً اشاره شد که سیستم پولی به درستی تولید برای بازار جهانی و تبدیل محصول به کالا و لذا به پول را به عنوان پیش فرض و شرط تولید سرمایه داری قلمداد می کند. با ادامه این سیستم {فکری} در سیستم مرکانتال دیگر نه تبدیل ارزش کالا به پول، بلکه آفرینش اضافه ارزش است که اهمیت قطعی مییابد، اما این از نظرگاه پوچ و سطحی قلمروی گردش بیان می شود، بگونه ای که این اضافه ارزش بمثابة اضافه پولی، مازادی از توازن تجاری، بیان می گردد. اما همزمان این {سیستم} نظرگاه تجار ذینفع و کارخانه داران آنزمان را به درستی توصیف کرده و با تکامل سرمایه داری آن دوران که خود آنرا نمایندگی می کردند در این نکته همراهند که دگرگونی جامعه کشاورزی فنودالی به جامعه صنعتی و کشمکش بین ملتهای صنعتی در بازار جهانی مطابق با آن، بستگی به تکامل مشدد سرمایه دارد، چیزیکه نه از طریق به اصطلاح طبیعی، بلکه فقط بوسیله اعمال جبر قابل دسترسی می باشد. این کاملاً فرق میکند که آیا سرمایه یک کشور کم کم و باهستگی به سرمایه صنعتی مبدل شود، یا اینکه این دگرگونی از طریق یک سیستم مالیاتی، که به کمک گمرکهای محافظتی که عموماً بر مالکان زمین، کشاورزان میانه حال و کوچک و صنعتکاران دستی توسط سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم و مستقل به کمک تجمع و تمرکز بسیار سریع و شدید سرمایه، گذاشته می شود، یعنی بدیگر سخن توسط اینکه شرایط تولید به شیوه سرمایه داری سرعت آفریده شوند، از نظر زمانی تسریع گردد. این همزمان در استثمار سرمایه داری و صنعتی نیروی مولد طبیعی یک مملکت تمایز بسیار می گذارد. لذا کاراکتر ملی سیستم تجاری تنها یک اصطلاح که سخنگویان این سیستم ورد زبان دارند نیست. آنها در واقع به بهانه دلنگرانی برای ثروت ملت و منابع دولتی، بیانگر منافع طبقه سرمایه دارند و تجمع ثروت بطور عموم را هدف نهایی دولت می دانند، و لذا آنها مبلغ جامعه بورژوایی در مقابل دولت ماورائی قدیم هستند. اما آنها همزمان به این واقفند که توسعه منافع

سرمایه و طبقه سرمایه دار، یعنی منافع تولید سرمایه داری، پایه و اساس قدرت یک کشور و برتری اش در جامعه مدرن می باشد.

فیزیوکراتها همچنین در این محقند، که در واقع کل تولید ارزش اضافه، و لذا کل تکامل سرمایه، اساس طبیعی اش بر بارآوری کار کشاورزی بنا شده است. تا زمانیکه انسانها قادر نباشند که در یک روز کار تعداد بیشتری از وسایل معاش، یعنی محصولات کشاورزی فراوانتری از آنکه هر کارگر برای بازتولید خود به آن نیاز دارد را تولید کنند، تا زمانیکه مصرف روزانه همه نیروی کارش تنها برای تهیه وسایل ضروری معاش مورد نیاز خودش کفاف می دهد، تا آن زمان اصولاً نمی تواند صحبتی از اضافه محصول یا اضافه ارزش باشد. بارآوری کار کشاورزی ای که فراتر از نیاز انفرادی کارگر باشد اساس هر جامعه و بخصوص تولید سرمایه داری است که مدام بخش بیشتری از جامعه را از تولید وسایل ضروری معاش آزاد می کند و آنها را به گفته استوارت<sup>42e</sup> مبدل به دستهای آزاد می کند، یعنی آنها را برای استثمار در دیگر قلمروها قابل دسترسی می کند.

اما چه می توان گفت در مورد نویسندگان اقتصادی جدید همچون دایر {Daire}، پاسی و غیره که در این افول کل اقتصاد کلاسیک، آری حتی در این بستر مرگ آن، طوطی وار ابتدائی ترین مفاهیم راجع به اضافه کار و اساساً ماهیت ارزش اضافه را تکرار می کنند و به گمان خود چیز جدید و برجسته ای را در مورد بهره ارضی ارائه داده اند، آنهم مدتها پس از اینکه این بهره ارضی به عنوان شکل ویژه و بخش بخصوصی از ارزش اضافه توضیح داده شده است؟ این دقیقاً ویژگی اقتصادیات عامیانه است که آنچه را که در یک پله تکاملی مشخص جدید، بکر، عمیق و صادق بوده است در زمانیکه آن مبتذل، کهنه و نادرست است، تکرار می کنند. آنها {اقتصادیات عامیانه} از این طریق جهالت خود را در مورد مسائلی که اقتصاد کلاسیک را به خود مشغول کرده بود، اعتراف می کنند. آنها این مسائل را با سئوالاتی که تنها در مرحله نسبتاً پائینی از تکامل جامعه بورژوائی مطرح می شوند اشتباه می گیرند. آنها به همین منوال نیز بطور پیوسته و از خود راضی به نشخوار تئوریهای فیزیوکراتها در مورد تجارت آزاد می پردازند. این تعابیر مدتهاست که دیگر هیچ ارزش قابل توجه تئوریک ندارند، هر چقدر هم که این یا آن دولت به آنها دلبستگی داشته باشد.

در اقتصاد طبیعی واقعی - جائیکه هیچ و یا تنها بخش کاملاً ناچیزی از محصول کشاورزی و حتی بخش نسبتاً ناچیزی از آن سهم از محصول که درآمد مالک زمین را نمایندگی می کرد، به پروسه گردش وارد می گردد، آنگونه که بطور مثال در مورد بسیاری از املاک کشاورزی در روم باستان صادق بود، برای ویلاهای کارل کبیرو کم و بیش کلاً در طول قرون وسطی (رجوع کنید به وینکارد «Historie du travail») - محصول و اضافه محصول املاک بزرگ بهیچوجه تنها محصولی از کار کشاورزی نبودند، بلکه همچنین شامل محصولات کار صنعتی بوده اند. کار دستی خانگی و کار مانوفاکتوری بمثابة کار جانبی برای کشاورزی، که پایه را تشکیل می داد، از ملزومات آن شیوه تولیدی بودند، کاری که اقتصاد طبیعی در باستان و قرون وسطی اروپا همانگونه که همین امروز در اجتماع روستایی هندی که سازمان سنتی آن هنوز از بین نرفته است، بر آن پایه دارند. شیوه تولید سرمایه داری این مناسبات را در یک پروسه که می توان در مقیاسی بزرگ در انگلیس بخصوص در ثلث آخر قرن هیجدهم بررسی

42e- استوارت {Steuart}، «تحقیقی در پرنسیپهای اقتصاد سیاسی»، جلد ۱، دوبلین، ۱۷۷۰، ص ۳۹۶- هیئت تحریریه

کرد، از بین می برد. اندیشمندانی که کم و بیش در جوامع نیمه فئودالی رشد کرده‌اند همچون هرنشواند {Herrenschwand} هنوز در انتهای قرن هیجدهم این جدایی کشاورزی و مانوفاکتور را به عنوان حادثه‌ای متهورانه برای اجتماع، شکل بسیار مخاطره انگیزی از زیستن، تلقی می کنند. و حتی در کشاورزی عهد باستان که تشابه نسبتاً نزدیکی با کشاورزی سرمایه داری از خود نشان می دهد، در کارتاژ و روم، مشابهت بیشتری با مزرعه داری دیده می شود تا با آن شکلی که واقعاً با نوع استثمار سرمایه دارانه مطابقت دارد.<sup>42f</sup> تشابهی تشریفاتی که برای همه کسانی که شیوه تولید سرمایه داری را فهمیده‌اند در موارد مهم و اساسی تنها به عنوان یک اشتباه پدیدار می شود، ولی نه برای کسی چون آقای مومسن {Mommsen} که در هر شکلی از اقتصاد پولی بی درنگ شیوه تولید سرمایه داری را کشف می کند - تشابهی تشریفاتی که اساساً در زمان باستان در همه اقلیم ایتالیا یافت نمی شد، مگر احتمالاً در سیسیل {Sicily} که همچون ملک کشاورزی خراجگذار در خدمت روم بود و لذا کشاورزی در آنجا اصولاً جهت صادرات بود. در اینجا ما با کشاورز اجاره دار در معنی مدرن آن روبرو می شویم.

یک دریافت اشتباه از ماهیت بهره ارضی مبنی است بر اینکه بهره ارضی در شکل طبیعی آن به درون دوران مدرن کشیده شد؛ این شکل {طبیعی} از اقتصاد طبیعی قرون وسطی نشأت گرفته و کاملاً در تناقض با شرایط شیوه تولید سرمایه داری می باشد؛ اما این بخشاً توسط قراردادهای قدیمی با کلیسا بعنوان عشریه و بخشاً توسط کنجاوی جاودانی شد. از این روی چنین بنظر می آید که بهره ارضی نه از قیمت محصولات کشاورزی بلکه از حجم آنها سرچشمه می گیرد، یعنی نه از روابط اجتماعی بلکه از خود زمین. ما قبلاً ثابت کردیم که هر چند ارزش اضافه بمثابة یک اضافه محصول پدیدار می گردد، اما عکس این صادق نیست که یک اضافه محصول که تنها یک افزایش حجم محصول را شامل می شود، نمایانگر یک ارزش اضافه باشد. این می تواند شامل یک مقدار منفی در ارزش باشد. صنعت پنبه می بایست در ۱۸۶۰ در مقایسه با ۱۸۴۰ یک ارزش اضافه عظیمی را نمایندگی می کرد، اما در عوض قیمت نخ کاهش یافت. بهره ارضی می تواند به دلیل دوره هایی از خشکسالی، چون قیمت غله افزایش می یابد، بسیار رشد کند. هر چند که این ارزش اضافه در حجم کاهش یافته‌ای از گندم گرانقیمت تر پدیدار می گردد. برعکس بهره ارضی می تواند بسبب دوره هایی حاصلخیز، چون قیمت کاهش می یابد، نزول کند، هر چند که بهره ارضی کاهش یافته در حجم بزرگتری از گندم ارزان قیمت تر تظاهر می کند. نخست باید راجع به بهره ارضی در فرم بهره جنسی گفت که آن تنها یک سنت است. سنتی که از یک شیوه تولید کهنه شده بیرون کشیده شده است و توانسته است که موجودیتش را همچون یک بازمانده نگه دارد، سنتی که تناقضش با شیوه تولید سرمایه داری از آنجا آشکار می گردد که بخودی خود از قراردادهای خصوصی محو گردید و آنجایی که قانونگذاری می توانست دخالت کند، مثلاً در عشریه کلیسایی، به عنوان نامتناسب با زمان به

42f- آ. اسمیت تأکید می کند که چگونه بهره ارضی و سود در زمان او (و این برای زمان ما نیز در مورد مزرعه داری در نواحی گرمسیری و زیر استوایی صادق است) هنوز از هم مجزا نشده‌اند، جائیکه مالک زمین همان سرمایه دار است همانگونه که کاتو {Cato} در املاک خودش بود. ولی درست همین مجزا سازی شرط شیوه تولید سرمایه داری که مفهومش کلاً با اساس برده داری در تناقض است، می باشد.

43- آقای مومسن در «تاریخ روم» خود اصولاً کلمه کاپیتالیزم را با همان معنی ای که اقتصاد مدرن و جامعه مدرن می فهمند درک نمی کند، بلکه به گونه دریافتی عوام پسند که در انگلیس و آمریکا یافت نمی شود، اما در قاره اروپا همچون سنتی کهنه شده از اوضاع سپری شده ادامه حیات می دهد.

کناری گذاشته شد. دوماً اینکه آنجاییکه به موجودیت خودش بر پایه شیوه تولید سرمایه داری ادامه می دهد، چیزی نبوده و نمی تواند باشد مگر بهره ارضی به پول در جامعه ای قرون وسطایی. قیمت یک چارک گندم مثلاً ۴۰ شیلینگ است. از این چارک باید بخشی جایگزین کار نهفته در آن باشد، یعنی باید فروخته شود تا بتواند برای کار فرد دوباره گذاشته شود؛ بخش دیگری باید فروخته شود تا مالیات با آن پرداخت گردد. هر کجا که شیوه تولید سرمایه داری و همزمان با آن تقسیم اجتماعی کار تکامل یافته باشد، بذر و بخشی از کود به عنوان کالا در بازتولید وارد می گردند؛ یعنی باید برای آنها جایگزین خریداری شود و لذا دوباره قسمتی از گندم باید جهت تهیه پول برای این هدف فروخته شود. در آنجا که اینها نمی بایست بمتابۀ کالاهای واقعی خریداری شوند، بلکه باید از خود محصول بطور طبیعی بیرون کشیده شوند تا که دوباره در بازتولید آن به عنوان شرطی از تولید وارد گردند - چیزی که نه تنها در کشاورزی بلکه در بسیاری قلمروهای تولیدی که سرمایه ثابت تولید می کنند هم رخ می دهد - در اینجا آنها بمتابۀ پول محاسبه شده در حسابرسی وارد می گردند و به عنوان بخشی از هزینه کسر می گردند. فرسایش ماشینها و سرمایه ثابت بطور کل باید بر حسب پول جبران گردند. و بالاخره سود که بر اساس این هزینهها محاسبه می گردد و می تواند هم به پول واقعی یا پول محاسبه ای بیان گردد. این سود توسط سهم مشخصی از تولید ناخالص، که توسط قیمت این سهم معین میگردد، نمایان می گردد. و آن بخشی که باقی می ماند تشکیل بهره ارضی را می دهد. اگر بهره ارضی جنسی قرارداد شده بزرگتر از این باقی مانده، که توسط قیمت تعیین میگردد، باشد، در آنصورت نه بهره ارضی بلکه کسری است از سود. تنها به دلیل همین امکان، بهره جنسی ای که از قیمت تولید پیروی نکرده و می تواند بیشتر یا کمتر از بهره ارضی باشد و لذا می تواند نه تنها شامل کسری از سود بلکه همچنین کسری از عناصر جایگزین کننده سرمایه باشد، یک شکل کهنه شده است. در حقیقت این بهره جنسی تا آنجائیکه آن هم در اسم و هم در ماهیت بهره ارضی است، فقط توسط مازاد قیمت محصول و رای هزینه تولیدش تعیین می گردد. تنها پیش شرطش این است که این مقدار متغیر ثابت باشد. اما این یک تصور دلپذیر بیش نیست که محصول جنسی اولاً باید کفاف بقای کارگر را بدهد، از این گذشته باید به اجاره دار سرمایه دار بیشتر از آنچه او نیاز دارد غذا برساند و سرانجام اینکه باقی مانده باید تشکیل بهره ارضی طبیعی را بدهد. درست مثل اینکه یک نساج ۲۰۰۰۰۰۰ یارد پارچه چلوار تولید می کند. این ۲۰۰۰۰۰۰ یارد نه تنها برای پوشاک کارگرانش، همسرش، تمام اولادانش و خودش کافی است بلکه به او چلوار برای فروش می دهد و بالاخره بهره ارضی بزرگی به چلوار می پردازد. مسئله بسیار ساده است!! اگر از ۲۰۰۰۰۰۰ یارد چلوار هزینه های تولید کسر شوند، باید مازادی از چلوار بمتابۀ بهره باقی بماند. اینکه هزینه های تولید مثلاً ۱۰۰۰۰۰ پوند استرلینگ از ۲۰۰۰۰۰۰ یارد چلوار کسر شوند، بدون اینکه قیمت فروش چلوار شناخته شده باشد، کسر کردن پول از چلوار، کسر کردن ارزش مبادله از ارزش مصرف بدینقرار و سپس مشخص کردن اینکه چه مقدار مازاد چلوار و رای آن پوند استرلینگ باقی می ماند، این در حقیقت یک تصور خام است. این حتی بدتر از مربع سازی از دایره است که لااقل بر پایه این درک بنا شده است که مرزی موجود است که در آن خط راست و منحنی بطور نامحسوسی در هم ادغام می شوند. اما این نسخه آقای پاسی است. پول را از چلوار کسر کن، قبل از اینکه این چلوار یا در مغز یا در واقعیت به پول تبدیل شده باشد! ماباقی بهره است، که می بایست به شکل طبیعی

{Naturaliter} به چنگ آورده شود (مثلاً رجوع کنید به کارل آرنند 43b) و نه «با حقه و کلک»! تمام نتیجه بازسازی بهره جنسی به همین حماقت تقلیل داده می شود، کسر کردن قیمت تولید از این و آن مقدار بوشل گندم، کسر کردن مقداری پول از واحدی از حجم.

## ۲- بهره کاری {اجاره بها به شکل کار}

اگر بهره ارضی را در ساده ترین شکلش، به عنوان بهره کاری، در نظر بگیریم جائیکه تولیدکننده مستقیم در بخشی از هفته روی زمینی که در واقع مال خود اوست با ابزار کاری (خیش، گاو و غیره) که در واقع و یا قانوناً مال اوست کار می کند، در حالیکه بقیه هفته را روی زمین فئودال بدون هیچ پاداشی کار می کند، در این وضعیت هنوز مسئله کاملاً روشن است. بهره ارضی و ارزش اضافه در اینجا یکی هستند. در اینجا آن شکلی که کار اضافه پرداخت نشده در آن تظاهر می کند، بهره ارضی است نه سود. اینکه کارگر (زارع فقیری که مایحتاج خود را خود تأمین می کند) در اینجا چه مقدار مازاد ورای وسایل ضروری معاشش، یعنی ورای آنچه که ما در شیوه تولید سرمایه داری دستمزد می نامیم، میتواند بدست آورد کاملاً بستگی دارد به اینکه ساعت کارش در چه تناسبی به ساعت کار برای خودش و ساعت کار اجباری برای فئودال تقسیم می گردد، اگر باقی اوضاع ثابت بمانند. این مازاد ورای وسایل ضروری معاش که منشأ آن چیزی است که در شیوه تولید سرمایه داری بمثابة سود پدیدار می گردد کاملاً بر اساس اندازه بهره ارضی تعیین می گردد، چیزی که در اینجا نه تنها یک اضافه کار پرداخت نشده است بلکه اینچنین نیز تظاهر می کند: اضافه کار پرداخت نشده برای صاحب شرایط تولید، که در اینجا مساوی است با زمین و در آنجایی هم که {شرایط تولید} از زمین مجزا باشند فقط به عنوان ضمانت آند. اینکه تولید سرف باید علاوه بر معاشش برای جایگزینی شرایط کارش هم کفایت کند، اوضاعیست که در همه شیوه های تولیدی یکسان باقی می ماند، زیرا که آن پیامدی از شکل بخصوص شیوه تولید نیست، بلکه بطور کلی شرطی طبیعی است برای هر نوع کار مستمر و قابل بازتولید، برای هر تولید مستمری که همیشه یک نوع بازتولید هم هست، یعنی بازتولید شرایط عملکرد خودش. ضمناً روشن است که در همه اشکالی که کارگر بی واسطه هنوز «صاحب» وسایل تولید و شرایط کاری که برای تولید وسایل معاش خودش ضروری است می باشد، روابط مالکیتی می بایستی همزمان به عنوان رابطه بین ارباب و رعیت پدیدار گردد، یعنی تولیدکننده مستقیم همچون شخصی غیر آزاد؛ یک عدم آزادی که می تواند از یک رعیت با کار اجباری به یک رابطه باج و خراجی استحاله داده شود. در اینجا فرض بر این است که تولیدکننده مستقیم صاحب ابزار تولید خودش است، صاحب شرایط مادی کاری که برای متحقق کردن کارش و تأمین وسایل معاشش ضروریند؛ او کشاورزی اش و صنعت خانگی متصل به آنرا بطور مستقل اداره می کند. این استقلال از طریق اینکه دهقانان کوچک مثلاً در هند، در بین خود اشتراک تولید کم و بیش طبیعی ای را تشکیل می دهند، ملغی نخواهد شد، زیرا که این فقط استقلالی است در مقابل مالک اسمی زمین. تحت چنین شرایطی کار اضافه برای صاحب اسمی زمین تنها از طریق اجبار غیر اقتصادی، حال به هر شکلی، می

---

43b- Arnd, "Die Naturgemässe Volkswirtschaft gegenüber dem monopoliengieste und dem communismus", Hanau 1845, S. 461-462. هیئت تحریریه

تواند تحمیل گردد.<sup>44</sup> این از اقتصاد برده‌ای یا زراعی متمایز است، زیرا برده با شرایط تولید بیگانه کار می‌کند و نه مستقل. پس در اینجا نیاز است به مناسبات وابستگی شخصی، عدم آزادی شخصی، حال به هر اندازه‌ای، کارگر باید همچون ضمیمه‌ای به زمین متصل باشد، بندگی به معنی واقعی کلمه. اگر این نه یک مالک زمین خصوصی بلکه خود دولت است که به عنوان صاحب زمین و همزمان همچون اقتدار سیاسی در مقابلشان قرار می‌گیرد - مانند مورد آسیا - لذا بهره ارضی و مالیات با هم منطبق میشوند، یا هم اینکه هیچ مالیاتی که از این شکل بهره ارضی متفاوت است، در کار نخواهد بود. تحت چنین شرایطی نیازی به فشار اقتصادی یا سیاسی شدیدتری از آنچه که بطور مشترک بر همه مقیدین آن دولت وارد می‌آید نمی‌باشد. دولت در اینجا مالک ارشد است. حاکمیت دولتی در اینجا خود مالکیت ارضی تمرکز یافته در مقیاس ملی است. اما از همین جهت نیز در این مورد هیچ مالکیت ارضی خصوصی ای موجود نیست، هر چند که هم تصاحب و هم حق استفاده خصوصی و مشترک یافت می‌شود.

آن شکل اقتصادی ویژه‌ای که تحت آن، کار اضافه پرداخت نشده تولیدکننده مستقیم از او بیرون کشیده می‌شود، تعیین کننده مناسبات بین ارباب و رعیت است، مناسباتی که بلاواسطه از خود تولید رشد یافته و متقابلاً بنوبه خود به شکل تعیین کننده‌ای بر آن تأثیر می‌گذارند. اما بر همین اساس نیز تمام فرم‌های اقتصادی اجتماع، و لذا همچنین شکل بخصوص سیاسی آن، بنا شده است، چیزیکه از درون خود مناسبات تولیدی رشد می‌کند. همیشه در مناسبات بلاواسطه مابین صاحبان شرایط تولید از یکطرف و تولیدکنندگان مستقیم از طرف دیگر است که - مناسباتی که شکلش در هر مورد همیشه طبیعتاً مطابق است با یک پله تکاملی مشخص از شیوه کار و مطابق با نیروی مولده اجتماعی کار - راز درونی، اساس نهفته کل ساختار اجتماعی و از آنجا نیز شکل سیاسی ای که رابطه حق حاکمیت و وابستگی و بطور خلاصه آن شکل ویژه دولت در هر زمان را می‌توان پیدا کرد. این مانع از آن نمی‌شود که درست همان پایه اقتصادی - درست همان از نظر شرایط اساسی - بسبب اوضاع بسیار متفاوت تجربی، شرایط طبیعی، روابط نژادی، تأثیرات تاریخی که از بیرون اثر می‌گذارند و غیره، نتواند تغایر و گوناگونی در نمود خود نشان دهد، چیزیکه تنها می‌تواند از طریق آنالیز این اوضاع مشخص تجربی درک گردد.

در رابطه با بهره کاری، این ساده ترین و ابتدایی ترین شکل از بهره ارضی، لااقل یک چیز روشن است و آن اینکه بهره ارضی در اینجا شکل اولیه ارزش اضافه است و با آن منطبق است. ضمناً در اینجا لزومی به آنالیز این امر آشکار نیست که ارزش اضافه منطبق است با کار پرداخت نشده دیگری، زیرا که این هنوز در شکل آشکار و قابل لمس خود موجود است، از آنجائیکه کار تولیدکننده مستقیم برای خودش در اینجا هنوز هم در زمان و هم در مکان مجزا از کار او برای مالک زمین است و کار برای صاحب زمین به شکل بی واسطه خشن کار اجباری برای شخص سوم پدیدار می‌گردد. همانگونه نیز این «خصوصیت» زمین که می‌تواند بهره ارضی بدهد، در اینجا به رازی آشکار و محسوس تقلیل یافته است، زیرا که این طبیعت که بهره ارضی ببار می‌آورد، در اینجا همچنین نیروی کار انسانی که به زمین زنجیر شده است و آن مناسبات مالکیتی که دارنده نیروی کار را وادار می‌کند که نیروی کارش را سوای آنچه که نیاز

---

44- پس از تسخیر یک کشور همیشه قدم بعدی تسخیر کننده این بوده که انسانها را نیز به تصاحب خود درآورد. با Linguet مقایسه گردد. همچنین رجوع شود به Möser



است تا وسایل ضروری معاشش را تأمین کند بکار گیرد را نیز همراه خود دارد. بهره زمین مستقیماً شامل تصاحب این مصرف نیروی کار اضافه توسط مالک زمین می باشد، چونکه تولیدکننده مستقیم سوای این بهره ارضی دیگری به صاحب زمین نمی پردازد. در اینجایی که نه تنها ارزش اضافه و بهره ارضی با هم یکسانند بلکه ارزش اضافه هنوز شکل محسوس اضافه کار را دارا می باشد، در اینجا هم شرایط و محدوده های طبیعی بهره ارضی که شرایط و محدوده های کار اضافه بطور کل هستند، کاملاً روشن می باشند. تولیدکننده بی واسطه می بایست (۱) دارای نیروی کار کافی باشد و (۲) شرایط طبیعی کارش، یعنی در وهله نخست باید آن زمینی که می کارد به اندازه کافی ثمربخش باشد، خلاصه اینکه بارآوری طبیعی کارش باید به اندازه ای باشد که بتواند کاری مازاد، سوای آن کاری که برای تأمین وسایل ضروری معاشش لازم است، باز پس دهد. این امکان نیست که بهره ارضی را می آفریند، برای این منظور اجبار لازم است تا امکان را به واقعیت برساند. اما نمود این امکان به شرایط طبیعی ذهنی و عینی وابسته است. در اینجا نیز چیز عجیبی وجود ندارد. اگر نیروی کار قلیل و شرایط طبیعی برای کار ناچیز باشد، در نتیجه کار اضافه هم کم خواهد بود، اما همچنین از طرفی وسایل معاش تولیدکنندگان و از سوی دیگر تعداد نسبی آنهایی که کار اضافه را استثمار می کنند و سرانجام محصول اضافه ای که این کار اضافه ناقابل در آن برای آن قلیل مالکان استثمارگر تحقق بخشیده می شود نیز اندک خواهد بود.

سرانجام، اگر تمام دیگر اوضاع ثابت فرض شوند، در مورد بهره کاری این بدیهی است که بطور کامل بستگی به نسبت میزان کار اضافه یا اجباری دارد، اینکه آیا تولیدکننده بی واسطه قادر باشد وضع خود را بهبود بخشد، خود را متمول کند، مازادی و رای وسایل ضروری معاشش ایجاد کند، و یا اگر بخواهیم با عبارات کاپیتالیستی گفته باشیم، آیا او می تواند و اگر می تواند تا چه حد برای خود سودی تولید خواهد کرد، به سخنی دیگر مازادی و رای دستمزد خودش که او خود تولید می کند. اجاره بها در اینجا شکل نرمال، فراگیر و می توان گفت قانونی کار اضافه است و از مازادی و رای سود بودن فاصله بسیار دارد، یعنی در اینجا صرفنظر از دیگر اوضاع، و رای هر نوعی مازادی بر دستمزد بودن، و لذا نه تنها بزرگی اینچنین سودی بلکه حتی موجودیت آن، بستگی به اندازه بهره کاری دارد یعنی بستگی به اندازه آن کار اضافه ای که همچون کار اجباری بنفع مالک زمین بایست انجام گیرد.

از آنجائیکه تولیدکننده بی واسطه در اینجا نه مالک بلکه فقط تصاحب کننده زمین است و تمام کار اضافه اش بطور قانونی متعلق به مالک زمین است، لذا برخی تاریخدانان از اینکه در چنین شرایطی اساساً برای یک دهقان که تحت کار اجباری است یا یک سرف امکان توسعه مستقل دارایی و ثروت نسبی هست، اظهار شگفتی کرده اند. اما این واضح است که تحت شرایط ابتدایی و تکامل نیافته ای که این مناسبات تولید اجتماعی و شیوه تولید منطبق با آن بر بنا شده، آداب و سنن نقش بسیار بزرگی بازی می کنند. ضمناً آشکار است که در اینجا همچون همیشه در جامعه این در منفعت حاکمان است که قوانین موجود را تقدیس کرده و محدودیتهایی را که از طریق آداب و رسوم ایجاد شده اند را همچون قانون مشروعیت بخشند. هنگامی که بازتولید مستمر پایه یک اوضاع معین و مناسباتی که اساس آن است به مرور زمان شکلی منظم و مرتب به خود بگیرد، صرفنظر از همه چیز های دیگر این بخودی خود بوقوع خواهد پیوست؛ این نظم و قاعده خود از عناصر ناگزیر هر شیوه تولیدی است که خواهد ثبات اجتماعی بخود بگیرد و خود را از قید اتفاقی و دلخواهی بودن خلاص کند. قاعده و نظم درست همان شکلی است برای

ثبات اجتماعی آن و برای رهایی نسبی اش از قید تصادفی و اتفاقی بودن. این شکل را هنگامیکه پروسه تولید و روابط اجتماعی متناسب با آن در وضعیتی دائمی، دوباره و دوباره خود را بازتولید می کنند، کسب می کند. اگر این برای مدتی ادامه پیدا کند، این نظم خود را همچون عادت و رسم مستحکم کرده و سرانجام همچون قانونی آشکار تصویب می شود. از آنجائیکه شکل این کار اضافه، کار اجباری، بر پایه اوضاعی تکامل نیافته برای همه نیروهای بارآور اجتماعی کار و اشکال ابتدایی خود شیوه کار بنا شده است، لذا طبیعی است که آن {اضافه کار} بخش بسیار کوچکتری از کل کار تولیدکننده مستقیم را در مقایسه با اوضاعی تحت شیوه تولیدی توسعه یافته بویژه تحت تولید سرمایه داری، به یغما ببرد. فرض بگیریم که کار اجباری برای مالک ابتدائاً بالغ بر دو روز در هفته بوده باشد. لذا این دو روز در هفته کار اجباری مقرر شده اند، میزانی ثابت اند، حکماً تنظیم شده توسط قانون ثبت شده یا فرمان شده. اما بارآوری روزهای دیگر هفته که تولیدکننده مستقیم در اختیار دارد، میزانی متغیر است، که با پیشرفت تجربه او می بایست تکامل پیدا کند؛ همانند احتیاجات جدیدی که او خواهد شناخت، همچون توسعه بازار برای تولیدش و تضمین هر چه بیشتری مبنی بر اینکه او این بخش از نیروی کارش را در اختیار خواهد داشت، اینها او را به گسترش بیشتر این نیروی کار تحریک خواهد کرد. هم زمان نباید فراموش کرد که مصرف این نیروی کار محدود به کشاورزی نبوده، بلکه شامل صنعت خانگی روستایی هم می شود. امکان توسعه اقتصادی معینی در اینجا فراهم است، البته بسته به تناسب اوضاع، مشخصات موروثی نژادی و غیره.

### ۳- بهره محصولی {اجاره بهای جنسی}

تبدیل اجاره کاری به اجاره جنسی، از نظر اقتصادی تغییری در ماهیت بهره ارضی نمی دهد. ماهیت بهره ارضی در این اشکالی که ما در اینجا بررسی می کنیم عبارتست از اینکه آن تنها شکل حاکم و نرمال ارزش اضافه، یعنی کار اضافه، است؛ این مجدداً بدین شکل بیان می گردد که بهره ارضی تنها کار اضافه ایست، یا تنها محصول کار اضافه ایست، که تولیدکننده مستقیم که صاحب شرایط کار لازم برای بازتولید خویش است باید به مالک شرایط کار که در این اوضاع همه چیز است، یعنی زمین، بدهد و اینکه از میان همه شرایط کار این تنها زمین است که در مقابل او {تولیدکننده مستقیم} بمثابة مالکیتی بیگانه، مستقل از او و شخصیت یافته در مالک، می ایستد. آنجائیکه بهره محصولی توسعه یافته ترین شکل و شکل حاکم بهره ارضی است، کم و بیش همیشه همراه است با بقایای شکل قبلی {بهره ارضی} یعنی بهره کاری که باید بطور مستقیم به صورت کار ارائه شود، یعنی کار اجباری، صرفنظر از اینکه مالک زمین شخصی خصوصی یا دولت باشد. اجاره بهای جنسی مستلزم پله بالاتری از مدنیت نزد تولیدکننده مستقیم می باشد، یعنی پله بالاتری از توسعه در کارش و در جامعه بطور کل. این خود را از اشکال پیشین بدینگونه مجزا می کند که اضافه کار دیگر نمی بایست بشکل طبیعی آن ارائه شود، و در ضمن دیگر تحت نظارت مستقیم و اجبار مالک زمین و یا نمایندگان او انجام نمی گیرد؛ او حالا دیگر این اضافه کار را با مسئولیت خود، تحت اجبار قدرت شرایط بجای اجبار مستقیم، از طریق مصوبات قانونی بجای شلاق، پرداخت خواهد کرد. اضافه تولید بمعنی تولیدی ورای نیازهای ضروری تولیدکننده مستقیم و بروی کشتزاری که در واقع متعلق به خود اوست، زمینی که او خود استفاده می کند، بجای کار همچون گذشته بروی زمین مالک در کنار و جدا از زمین خودش، این اکنون دیگر به قانونی بلامنازع تبدیل شده است. تولیدکننده مستقیم

در این رابطه بطور کم و بیش آزاد بروی مصرف زمان کار خود تسلط دارد، هر چند که بخشی از این زمان کار - در آغاز تمام بخش مازاد این زمان کار - همچون گذشته بدون هیچگونه جبرانی به مالک زمین تعلق می گیرد؛ تنها با این تفاوت که مالک حالا دیگر این سهم را نه به عنوان زمان کار مستقیم، بلکه به عنوان آن محصولی که کار در آن تحقق بخشیده شده، یعنی در فرم طبیعی آن، دریافت می کند. آن گسست ناگوار، انقطاعی که بسته به چگونگی ترتیب کار اجباری بروی زمین مالک می توانست کم و بیش ایجاد مزاحمت کند (رجوع کنید به جلد ۱، فصل ۸، جزء ۲)، در اینجا دیگر متوقف می شود، جائیکه اجاره بهای جنسی در شکل خالصش نمایان می گردد، و یا لاقلاً، آنجائیکه بعضی کارهای اجباری در کنار بهره جنسی هنوز تداوم دارند، به چند فاصله زمانی کوتاه در طول سال تقلیل داده می شود. کار تولیدکننده برای خودش و کارش برای مالک زمین دیگر بطور محسوس در زمان و مکان از هم مجزا نیستند. لازمه این بهره جنسی در شکل خالصش هنوز اقتصاد طبیعی است، هر چند که باقیمانده‌های آن می توانند به درون شیوه‌های تولید و روابط تولیدی پیشرفته تر کشیده شوند، به بیانی دیگر، لازمه آن این است که شرایط تولید هنوز بطور کامل یا غالباً از خود آن اقتصاد ایجاد شوند، از تولید ناخالص آن مستقیماً جبران و بازتولید گردند. همچنین پیش فرض آن این است که صنعت خانگی روستایی در جوار کشاورزی پدیدار گردد؛ مازاد محصول که بهره را تشکیل می دهد، محصولیست از تلفیق کار خانوادگی در کشاورزی و صنعت، صرفنظر از اینکه اجاره جنسی کم و بیش می بایست از محصولات پیشه وری تشکیل می شد، همانگونه که معمولاً در قرون وسطی بود و یا اینکه می بایست فقط بشکل محصول کشاورزی عرضه می شد. در این شکل از بهره، اجاره جنسی که کار اضافه در آن مادیت یافته، بهیچوجه لازم نیست که تمام مازاد کار خانواده روستایی را دربر بگیرد. برعکس در مقایسه با اجاره بهای کاری تولیدکننده در اینجا فضای بیشتری برای کسب کار مازاد که محصولش به خود او تعلق می گیرد دارد، بعلاوه محصول کاری که بایست وسایل ضروری معاش او را تأمین کند. ضمناً با این شکل از بهره {جنسی} تفاوت‌های بزرگتری در وضعیت اقتصادی تولیدگران مستقیم پدیدار می گردد، و یا به هر حال امکان آن ایجاد شده است و همچنین امکان اینکه این تولیدکننده مستقیم ابزاری را کسب کند که بتواند خود کار دیگری را مستقیماً استثمار کند نیز موجود است. اما ما با این در اینجا که سر و کارمان با اجاره جنسی در شکل خالص آن است، کاری نداریم؛ کلاً ما نمی توانیم به ترکیبات بیشماری که اجاره می تواند به خود بگیرد، ثقل و آمیخته شود، بپردازیم. از طریق بهره جنسی که با نوع خاصی از محصول و تولید عجین است، توسط ارتباط ضروری آن با کشاورزی و صنعت خانگی، از طریق خودکفایی تقریباً کاملی که به خانواده دهقان می دهد، توسط استقلالش از بازار و از حرکات تاریخی و تولیدی در قسمتهای دیگر اجتماع - و بطور خلاصه از طریق کاراكثر اقتصاد طبیعی در کل، این شکل بسیار مناسبی است بعنوان پایه‌ای برای اوضاع اجتماعی ایستا، از آن نوعی که ما مثلاً در آسیا می یابیم. در اینجا همچون شکل قبلی، اجاره کاری، بهره ارضی شکل معمول ارزش اضافه و در نتیجه اضافه کار است، یعنی برای همه مازاد کاری که تولیدکننده مستقیم بدون جبران و در واقع باجبار - هر چند که او دیگر با اجباری به شکل خشن قدیمی اش مواجه نیست - باید به صاحب مهمترین شرایط کارش، یعنی زمین، پرداخت نماید. سود - اگر ما به فرض غلط بتوانیم آن سهم از کار تولیدگر مستقیم را که مازادی بر کار ضروری اوست و او برای خودش نگه می دارد، سود بنامیم - آنقدر در تعیین اجاره جنسی کم تأثیر است که برعکس در پس پشت اجاره جنسی نمو کرده و محدوده طبیعی خود را در میزان آن می بیند. بهره جنسی می تواند چنان بزرگ باشد که بازتولید شرایط کار و

حتی بازتولید ابزار تولید در خطر بیافتد. تکامل تولید در چنین وضعی کم و بیش غیرممکن خواهد بود و تولیدکنندگان مستقیم به حداقل فیزیکی وسایل معاش ضروری تقلیل داده می شوند. این بویژه در آنجایی رخ می دهد که این شکل - اجاره جنسی - موجود باشد و توسط کشور تجاری فاتح مورد سوء استفاده قرار گیرد، مثلاً انگلیسی ها در هند.

#### ۴- اجاره بهای پولی {نقدی}

در اینجا، ما از اجاره پولی، برخلاف بهره ارضی صنعتی و تجاری که بر پایه شیوه تولید سرمایه داری استوارند و تنها مازادی بر میانگین سود هستند، آن بهره ارضی ای را می فهمیم که از اجاره جنسی تنها با یک تغییر فرم برآمده است، همانگونه که اجاره جنسی در زمان خودش یک اجاره کاری تغییر یافته بود. بجای محصول باید تولیدکننده مستقیم در اینجا به صاحب زمین (چه دولت باشد و چه صاحب خصوصی) قیمت محصول را پرداخت کند. مازادی از محصول در شکل طبیعی اش دیگر کفایت نمی کند؛ باید از این شکل طبیعی به شکل پولی تغییر داده شود. هر چند که تولیدگر مستقیم هنوز خود به تولید بزرگترین بخش وسایل معاشش ادامه می دهد، اما اکنون می بایست بخشی از محصولش به کالا تغییر داده شود، به عنوان کالا تولید گردد. همه کاراکتر شیوه تولید بطور کم و بیش دگرگون می گردد. استقلال خود را از دست می دهد و دیگر رها از ارتباط اجتماعی نیست. سهم هزینه های تولید که حالا شامل مخارج پولی کم و یا زیادی است، سرنوشت ساز می شود؛ در هر صورت این بسیار قطعی است که آن بخشی از محصول ناخالص که باید به پول مبدل گردد، چه مقدار از بخشی دیگر که از یک طرف دوباره باید به عنوان وسیله بازتولید عمل کند و از طرف دیگر به عنوان وسیله معاش مستقیم، بزرگتر است. به هر جهت اساس این بهره - که به تدریج تحلیل می رود - همانی است که پایه بهره جنسی که سرآغاز آنرا تشکیل می دهد، بود. تولیدکننده مستقیم حالا نیز همچون گذشته میراث دار یا به نحوی سنتاً تصاحب کننده زمین است و باید به ارباب که مالک مهمترین شرط تولید اوست، مازادی، کار اجباری ای، یعنی کاری پرداخت نشده و بدون جبران تسلیم نماید و او آنرا بشکل یک اضافه محصولی که به پول تبدیل شده است تحویل می دهد. تصاحب دیگر شرایط کار، سوای زمین، مانند مانند ابزارهای کشاورزی و دیگر اموال که پیش از این تحت اشکال پیشین مبدل به اموال تولیدکننده مستقیم شده اند، نخست به شکل حقیقی و بعداً همچنین در شکل حقوقی و این امر به مراتب بالاتری پیش فرض شکل اجاره بهای پولی قرار می گیرد. تغییر از اجاره بهای جنسی به پولی که در ابتدا به شکل پراکنده رخ می داد و بعدها کم و بیش در مقیاس ملی، لازمه اش توسعه قابل توجهی از تجارت، صنعت در شهرها، تولید کالایی در کل و در نتیجه همچنین گردش پول می باشد. همچنین پیش فرض آن وجود یک قیمت بازار برای محصولات و اینکه آنها تقریباً به ارزششان فروخته شوند می باشد، چیزیکه تحت اشکال قدیمی تر به هیچوجه الزامی نبود. در اروپای شرقی هنوز این دگرذیسی بخشاً در جلوی چشم ما رخ می دهد. اینکه این امر بدون میزانی از تکامل بارآوری کار اجتماعی چقدر امکان ناپذیر می باشد را تلاشهای ناموفقی به اثبات می رساند که در زمان قیصر روم در این جهت انجام گرفت و بازگشت دوباره به اقتصاد طبیعی بعد از اینکه تلاش می شد که در همه جا لااقل آن بخشی از بهره ارضی را که به عنوان مالیات دولتی موجودیت داشت به اجاره پولی مبدل کنند. همین مشکلات انتقالی را می توان مثلاً در فرانسه قبل از انقلاب مشاهده کرد، جائیکه اجاره بهای پولی با باقیمانده های اشکال پیشین مخلوط و قلب شده بود.

اجاره بهای پولی به عنوان شکل دگردیس شده‌ای از اجاره بهای جنسی و در تقابل با آن، آخرین شکل و همچنین شکل تحلیل رونده‌ای از آن نوع بهره ارضی می باشد که ما تا به اینجا بررسی کرده‌ایم، یعنی بهره ارضی بمتابۀ شکل نرمال ارزش اضافه و کار اضافه پرداخت نشده که می بایست به صاحب شرایط تولید و اگذار می گردید. این نوع بهره در شکل خالص خود، همچون اجاره بهای کاری و جنسی، مازادی بر سود نمی باشد. به پیرو مفهومش، سود را در خود فرا می گیرد. تا آنجا که سود واقعاً به عنوان بخش ویژه‌ای از کار مازاد در جوار این بهره پدیدار می گردد، این بهره پولی همچون شکل‌های قدیمی تر بهره هنوز حد و حدود نرمال این شکل جنینی سود خواهد بود، سودی که تنها در شرایطی می تواند تکامل یابد که امکان استثمار و بهره بری از مازاد کار خویش یا کار دیگری، که بعد از انجام کار اضافه‌ای که اجاره بهای پولی را نمایندگی می کند باقی می ماند، موجود می باشد. اگر واقعاً سودی در جوار این بهره پولی پدیدار گردد، لذا این سود نیست که محدوده بهره است، بلکه برعکس این بهره است که محدوده سود می باشد. اما همانگونه که قبلاً ذکر شد، اجاره بهای پولی همچنین شکل تحلیل رونده آن بهره ارضی است که تا بحال بررسی شده است: بهره ارضی ای که مشهوداً با ارزش اضافه و کار اضافه منطبق است، یعنی بهره ارضی ای که شکل نرمال و حاکم ارزش اضافی است.

اجاره بهای پولی می بایست در مرحله بعدی تکامل خود - صرفنظر از تمامی اشکال بینابینی، مثلاً دهقان خردی که کشاورز مستأجر است - یا به تبدیل زمین به ملک دهقان آزاد یا به شکل بهره ارضی شیوه تولید کاپیتالیستی که اجاره دار سرمایه دار پرداخت می کند، منتهی گردد.

همگام با تسلط اجاره بهای پولی، روابط عادی و مرسوم مابین زیردستانی که بخشی از زمین را تصاحب کرده و می کارند با مالک زمین اجباراً به رابطه‌ای کاملاً پولی، قراردادی شده و تعیین شده توسط قوانین تثبیت شده جاری، تبدیل می گردد. مطابق با طبیعت موضوع هم آن کشاورز تصاحب کننده نیز تنها به یک مستأجر تبدیل می گردد. در صورت مزاحم بودن دیگر روابط عمومی تولیدی این تبدیلات از یکسو بتدریج باعث سلب مالکیت از دهقانان تصاحب کننده تاکنونی زمین و جایگزینی آنها با مستأجران سرمایه دار می شود و از سوی دیگر باعث آن می شود که تصاحب کننده تاکنونی دیون بهره‌ای خود را خریداری کرده و حق مالکیت کامل زمینی را که می کارد کسب کرده و به دهقانی مستقل مبدل شود. در ضمن این دگردیسی بهره جنسی به بهره پولی نه تنها به ناچار همراه است با بلکه حتی جلودار تشکیل طبقه‌ای از کارگران روزمزد فاقد مالکیتی است که خود را برای پول به استخدام دیگران درمی آورند. در حین این دوران تکوین، جایی که طبقه جدید هنوز به شکل پراکنده نمایان می گردد، نزد کشاورزان مرفه تر که بهره می پردازند مرسوم می شود که کارگران مزدی کشاورزی را به خرج خودشان به استثمار بکشند، همانگونه که در دوران فئودالها سرفهای کشاورز مرفه تر خود دارای سرف بودند. از این راه آنها به تدریج امکان جمع آوری ثروت و تبدیل شدن به سرمایه داران آینده را کسب می کنند. لذا از میان همین تصاحب کنندگان زمین که خود کار می کنند جوانه‌های اجاره داران سرمایه دار زده می شود که تکاملشان مستلزم تکامل عمومی تولید سرمایه داری در خارج از کشاورزی می باشد. این طبقه، هنگامی که شرایط بخصوص و مناسب مدد کنند به سرعت رشد میکند، همانند انگلیس در قرن شانزدهم هنگامیکه پول ارزشش کمتر و کمتر می شد و با قراردادهای اجاری دراز مدت که مرسوم بود باعث ثروتمند شدن اجاره داران به خرج مالکان زمین شد.

به علاوه: هنگامیکه بهره ارضی شکل اجاره پولی بخود می گیرد و لذا رابطه بین کشاورز بهره پرداز و مالک زمین به رابطه ای کاملاً قراردادی تبدیل می شود - تحولی که تنها در صورتی امکان پذیر است که از قبل مرحله نسبتاً بالایی از تکامل در بازار جهانی، بازرگانی و کارخانه های مانوفاکتوری موجود باشد - اجاره دادن زمینها به سرمایه داران نیز لزوماً آغاز می گردد، سرمایه دارانی که تاحال در بیرون از کشاورزی مشغول بوده اند و حالا سرمایه ای را که در شهر کسب کرده اند و لذا آن نوع از کسب و کار کاپیتالیستی را که از قبل در شهر تکامل یافته است به مناطق کشاورزی منتقل می کنند، یعنی تولید محصولات تنها به شکل کالا و منحصرأ برای کسب ارزش اضافه. این شکل تنها در آن کشورهایی می تواند قانون عمومی گردد که در هنگام انتقال از شیوه تولید فئودالی به سرمایه داری بر بازار جهانی مسلط بوده اند. هنگامیکه اجاره دار سرمایه دار همچون رابط میانی بین صاحب زمین و کشتکار واقعی زمین پدیدار می گردد، لذا تمام آن روابطی که از شیوه قدیمی تولید روستایی برخاسته بود از هم می پاشند. اجاره دار سرمایه دار فرماندهی واقعی این کشاورزان را بدست می گیرد و به استثمارگر واقعی کارشان مبدل می گردد، حال آنکه صاحب زمین تنها رابطه مستقیمش با اجاره دار سرمایه دار می باشد. یعنی رابطه ای کاملاً پولی و قراردادی. در نتیجه ماهیت بهره ارضی نیز متحول می گردد، نه تنها واقعاً و کاملاً تصادفی، چیزیکه بخشاً حتی برای اشکال قدیمی تر نیز رخ داده بود، بلکه همچنین بطور معمول در شکل شناخته شده و غالب آن که از شکل نرمال ارزش اضافه و کار اضافه بودن به مازادی از آن اضافه کاری که استثمارگر سرمایه دار به شکل سود برای خود کسب می کند سقوط می کند؛ همانگونه که اکنون اوست که همه اضافه کار، سود و مازاد سود را بیرون می کشد و آن را در شکل کل اضافه محصول به خود اختصاص داده و به پول تبدیل می کند. تنها مازادی از این اضافه ارزش که او به کمک سرمایه خود به شکل استثمار مستقیم از کارگر کشاورزی بیرون کشیده است را به صاحب زمین به صورت بهره ارضی تسلیم می کند. کم و زیادی مقدار این تسلیم از جانب سرمایه دار به مالک زمین به عنوان یک میانگین و بمثابة یک حد، توسط آن سود متوسطی که سرمایه از قلمرو تولیدی بیرون از کشاورزی ایجاد می کند و توسط قیمت های تولیدی محصولات غیرکشاورزی که توسط این متوسط سود تنظیم می گردند، تعیین می شود. از شکل معمول ارزش اضافی و کار اضافی اکنون بهره ارضی دیگر تبدیل شده است به مازادی ویژه کشاورزی، مازادی و رای آن بخش از کار اضافه که سرمایه از قبل و به عنوان سهم نرمالش مدعی آن است. اکنون دیگر سود بجای بهره ارضی شکل نرمال ارزش اضافه است. بهره ارضی هنوز به موجودیت خود نه به عنوان ارزش اضافی بطور عام بلکه بمثابة مشتقی از آن، مازاد سود، ادامه داده و در مواردی خاص موجودیتی مستقل کسب می کند. احتیاجی نیست که شرح دهیم که مطابق با این تحول چگونه تحولی تدریجی در خود شیوه تولید بوقوع می پیوندد. این از قبل به وضوح از این حقیقت نمایان است که برای اجاره دار سرمایه دار نرمال است که محصولات کشاورزی را به عنوان کالا تولید کند و تنها یک بخش ناچیزی از این کالاها به عنوان ابزار معیشت برای او عمل می کند، حال آنکه قبلاً فقط مازاد وسایل معیشتش به کالا مبدل می شدند. حال دیگر این زمین نیست بلکه سرمایه است که کار کشاورزی را زیر تسلط و بارآوری خود دارد.

سود متوسط و قیمت تولید تنظیم شده توسط آن {سود متوسط} در خارج از روابط روستایی یعنی در بازرگانی و مانوفاکتور شهری ایجاد می شوند. سود کشاورز بهره پرداز به عنوان متعادل کننده در آن شرکت نمی کند، چون رابطه او با مالک زمین رابطه کاپیتالیستی نیست. تا

آنجائیکه او به سودی دست می یابد یعنی اینکه مازادی ورای وسایل ضروری معاشش کسب می کند، چه از طریق کار خود و یا از طریق استثمار کار دیگری، این امر در پس پشت مناسبات معمول رخ می دهد، و صرفنظر از چیزهای دیگر، اندازه این سود نیست که بهره ارضی را تعیین می کند بلکه برعکس اندازه این سود از طریق بهره ارضی که حدی برای آن است تعیین می گردد. نرخ بالای سود در قرون وسطی تنها بدلیل ترکیب پائین سرمایه، جائیکه عنصر متغییر که صرف دستمزد می شد مسلط بود، نبود. بلکه این همچنین بدلیل آن بود که شهر با کلاهدرداری از روستا بخشی از بهره ارضی مالک زمین و درآمد تبعه او را به خود تخصیص می داد. اگر روستا در قرون وسطا شهر را از نظر سیاسی استثمار می کرد، در عوض هر کجا که فئودالیسم با تکامل استثنائی شهر از هم فرو نپاشیده بود، مانند ایتالیا، شهر روستا را در همه جا و بدون استثناء از نظر اقتصادی از طریق قیمت های انحصاریش، سیستم مالیاتیش، سازمان اصنافش و از طریق فریبکاری مستقیم و رباخواری بازرگانان استثمار می کرد.

می توان متصور شد که تنها ورود اجاره دار سرمایه دار به تولید کشاورزی خود دلیل کافی است برای اینکه قیمت محصولات زمین که از دوران دیرین یا لااقل همزمان با این ورود، شکلی از بهره ارضی را پرداخت کرده است، در بالای قیمت تولید کالاهاى صنعتی قرار داشته باشد، حال چه به این دلیل که آن به نقطه رفیع قیمت انحصاری خود رسیده است و یا به این خاطر که آن به ارزش محصولات کشاورزی صعود کرده است و این ارزش در حقیقت بالای قیمت تولید که توسط میانگین سود تنظیم می گردد قرار دارد. زیرا که اگر اینچنین نبود در نتیجه اجاره دار سرمایه دار با این قیمت های موجود برای محصولات کشاورزی هرگز نمی توانست نخست سود متوسط را از قیمت این محصولات مادیت بخشد و از همان قیمت نیز مازادی از این سود را به شکل بهره ارضی پرداخت کند. از اینجا می توان اینگونه نتیجه گیری کرد که نرخ سود معمول که راهنمای اجاره دار سرمایه دار در هنگام عقد قرارداد با مالک زمین بوده است، در هنگام تشکیل دربرگیرنده بهره ارضی نبوده و لذا موقعی که آن {نرخ سود معمول} نقش تنظیم کننده برای تولید کشاورزی را آغاز می کند، این مازاد را پیدا کرده و به مالک زمین پرداخت می کند. مثلاً رودبرتوس<sup>44a</sup> موضوع را با این متد متداول توضیح می دهد، اما:

اولاً، دخول سرمایه به کشاورزی بمثابة قدرتی مستقل و رهبر آن و همه گیر رخ نمی دهد بلکه تدریجی و در قلمروهای تولیدی بخصوص پدیدار می گردد. در حله نخست کشاورزی واقعی را احاطه نمی کند بلکه شاخه های تولیدی ای همچون پرورش احشام، بویژه پرورش گوسفند که تولید اصلی اش، پشم، در مراحل آغازین رشد صنعت مدام قیمت بازاری ورای قیمت تولیدش ایجاد می کرد ولی بعداً این قیمت هموار گردید، را دربر می گیرد. آنگونه که در انگلستان در قرن شانزدهم بود.

دوماً، از آنجائیکه تولید سرمایه داری در آغاز تنها به شکل پراکنده پدیدار می گردد، لذا نمی توان ایرادی به این برداشت گرفت که آن {تولید کاپیتالیستی} در آغاز تنها آن نوع زمینهایی را دربر می گیرد که بدلیل حاصلخیزی بخصوص شان یا موقعیت مکانی ویژه شان در کل قادر به پرداخت بهره تفاضلی می باشند.

سوماً، حتی اگر فرض بگیریم که در هنگام ورود این شیوه تولید به کشاورزی قیمت محصولات زراعی در بالای قیمت تولید بوده باشد - و ملزومه این فرض در واقع افزایش تقاضا از جانب

44a - به چاپ دیتز، تئوریه های ارزش اضافه، کارل مارکس، جلد ۲۶، بخش دوم، صفحه ۷-۱۰۲ و ۱۵۱ - ۱۳۹ رجوع کنید. - ناشر

شهر می باشد، همانگونه که بدون شک در ثلث آخر قرن ۱۷ در انگلیس بود - با این حال هنگامیکه این شیوه تولید تا حدودی خود را از آن مرحله‌ای که سرمایه تنها خود را تابع کشاورزی می کند رها کند و زمانیکه بهبودی شیوه‌های کشاورزی و کاهش هزینه‌های تولید که الزاماً با تکامل این شیوه تولید گره خورده است بوقوع پیوست، لذا با یک واکنش، یک افت در قیمت محصولات کشاورزی، تعادل {قیمت} برقرار خواهد شد، همانگونه که در ثلث اول قرن هجدهم در انگلستان رخ داد.

پس با این شیوه مرسوم نمی توان بهره ارضی را به عنوان مازادی و رای سود میانگین توضیح داد. صرفنظر از اینکه این بهره ارضی در آغاز تحت کدامین شرایط تاریخی پدیدار گردد، زمانیکه ریشه دواند دیگر بعد از آن تنها می تواند تحت آن شرایط مدرنی که توضیح داده شد موجودیت داشته باشد.

نهایتاً، در رابطه با تبدیل اجاره بهای جنسی به اجاره پولی باید متذکر شد که همگام با آن، سرمایه داری شدن بهره، قیمت زمین و قابلیت انتقال و بیگانه شدن زمین عنصری اساسی است و بواسطه آن نه تنها کشاورز بهره پرداز قدیمی می تواند به کشاورزی مستقل و مالک تبدیل گردد، بلکه همچنین شهرنشینان و دیگر کسانی که پول در بساط دارند می توانند زمین خریداری کرده و آن را به کشاورزان و سرمایه داران اجاره دهند و از بهره زمین بمتابسه بهره کاپیتال سرمایه گذاری شده شان بهره مند شوند. لذا این شرایط نیز به دگرگونی شکل قدیمی استثمار، رابطه بین مالک و کشاورز واقعی زمین و خود بهره ارضی کمک می کند.

## ۵- پنج یک کاری\* و مالکیت قطعه زمین کشاورزی

در اینجا به پایان تقسیم بندی مراحل تکامل تاریخی بهره ارضی رسیده‌ایم. در تمام این اشکال بهره ارضی - اجاره کاری، اجاره جنسی، اجاره نقدی (که تنها شکل دگرگون شده‌ای از بهره جنسی است) - همیشه مفروض است که آنکه بهره ارضی می پردازد، تصاحب کننده و زراعت کننده واقعی زمین است که کار اضافه پرداخت نشده‌اش مستقیماً به مالک زمین می رسد. حتی برای آخرین شکل یعنی بهره نقدی تا آنجا که در قالب اصیل خود پدیدار می گردد یعنی همچون شکل دگرگون شده‌ای از اجاره جنسی، این نه تنها ممکن است بلکه واقعاً در عمل رخ می دهد. به عنوان فرمی انتقالی از شکل آغازین بهره ارضی به شکل کاپیتالیستی آن می توان از پنج یک کاری و سیستم قطعه مالکی نام برد که در آن زارع (پنج یک کار) علاوه بر کار (چه از خودش چه از دیگری) بخشی از سرمایه کار را نیز می گذارد و مالک زمین علاوه بر زمین مابقی سرمایه کار (مثلاً احشام) را می گذارد و محصول در تناسبهای معین بین زارع و مالک تقسیم می شود که می تواند در کشورهای مختلف متفاوت باشد. در اینجا پنج یک کار برای اداره سرمایه دارانه کار از یک سو فاقد سرمایه کافی است و از سوی دیگر سهمی که مالک زمین در اینجا دریافت می کند شکل خالص بهره ارضی را ندارد. سهم او در واقع می تواند شامل بهره‌ای از سرمایه گذاشته شده‌اش و یک بهره ارضی اضافه باشد. در حقیقت او می تواند تمام کار اضافه زارع را تصاحب کند و یا اینکه به او اجازه بدهد که مقدار کم و زیادی از این کار اضافه را داشته باشد. اما نکته مهم در اینجا این است که

---

\* پنج یک کاری نوعی اجاره داری است که رعیت را وا می دارد که با گرفتن بذر و گاو و غیره نیمی از درآمد زمین را به مالک بدهد - فرخی



بهره ارضی دیگر بمثابة شکل متداول اضافه ارزش بطور عموم در اینجا ظاهر نمی شود. از یک سو زارع سهم بر، چه خود کار کند و چه کار دیگران را استفاده کند، بر بخشی از محصول محق است، نه بخاطر خصوصیتش به عنوان کارگر بلکه بمثابة مالک بخشی از ابزار کار، به عنوان سرمایه دار خویشتن. از سوی دیگر وقتی که مالک زمین خواستار سهم خویش می گردد، این نه تنها بدلیل حق مالکیتش بر زمین بلکه همچنین به عنوان کسی که سرمایه وام می دهد نیز می باشد. 44b باقی مانده‌ای از مالکیت اشتراکی زمین قدیمی که بعد از گذار به کشاورزی دهقانی مستقل هنوز برجا مانده بود، مثلاً در لهستان و رومانی بمثابة بهانه‌ای برای انتقال به اشکال پایین تری از بهره ارضی مورد استفاده قرار گرفت. بخشی از زمین تعلق به کشاورزان منفرد دارد و توسط آنها مستقلاً کاشته می شود. بخشی دیگر به اشتراک کشت می شود و محصول اضافه‌ای را ببار می آورد که بخشاً صرف هزینه‌های مشترک می شود و قسمی هم برای ذخیره در صورت خشکسالی و غیره استفاده می شود. این دو قسم آخری از اضافه محصول و نهایتاً کل اضافه محصول و زمینی که آنرا ببار می آورد اکنون دیگر بتدریج توسط دولتمردان و اشخاص خصوصی غصب می شود و لذا کشاورزان آزاد مالک اولیه که وظیفه کاشت مشترک این زمین برایشان برجا باقی می ماند، مبدل به رعایای کار اجباری کن و بهره جنسی پرداز می شوند، در حالیکه آنها که زمینهای مشترک را غصب کرده‌اند نه تنها صاحب زمینهای مشترک شده بلکه صاحب زمینهای خود کشاورزان هم می شوند.

در اینجا لزومی ندارد که به بررسی بیشتر سیستم برده داری واقعی (که همچنین دگرگونی تکاملی از برده داری پدرسالارانه که غالباً برای مصرف خود تولید می کند به سیستم مزرعه داری که برای بازار جهانی کار می کند را از سر می گذرانند) و یا سیستم زمینداری بزرگ که در آن مالک زمین کسب و کار را به خرج خود اداره می کند، تمام ابزار تولید را صاحب است و کار برده‌ها یا رعایا را، چه آزاد و چه غیرآزاد که یا بشکل جنسی و یا پولی پرداخت می شوند، را استثمار می کند، پردازیم. صاحب زمین و صاحب ابزار تولید و لذا همچنین استثمارگر مستقیم کارگرانی که متعلق به این عناصر تولیدی اند در اینجا یک شخص است. بدین قرار بهره ارضی و سود برهم منطبق خواهند بود؛ هیچ تفکیکی بین اشکال مختلف ارزش اضافی وجود ندارد. مجموع کل کار اضافه کارگران که در اینجا توسط محصول اضافه نمایندگی می شود، مستقیماً توسط صاحب مجموع وسایل تولید، که زمین و در شکل اولیه برده داری همچنین تولیدکنندگان مستقیم نیز جزو آنانند، از آنان بیرون کشیده می شود. جائیکه چشم انداز کاپیتالیستی حکمفرماست، مثلاً در مزارع آمریکایی، همه این ارزش اضافه به عنوان سود درک می شود؛ آنجا که نه خود شیوه تولید سرمایه داری موجودیت دارد و نه این طرز تفکر نیز از کشورهای کاپیتالیستی به آنجا منتقل شده است، ارزش اضافه همچون بهره ارضی پدیدار می گردد. در هر حال این فرم هیچ مشکلی ببار نمی آورد. درآمد مالک زمین، صرفنظر از اینکه چگونه نامیده شود، آن محصول اضافه‌ای که او تصاحب می کند، در اینجا آن شکل معمول و حاکمی است که تمام کار اضافه پرداخت نشده مستقیماً به آن صورت تصاحب می شود و مالکیت زمین اساس این تصاحب را تشکیل می دهد.

ضمناً مالکیت قطعه زمین کشاورزی. در اینجا کشاورز همزمان صاحب آزاد زمین خود نیز می باشد که همچون مهمترین وسیله تولید او پدیدار می گردد، قلمرویی ضروری برای بکارگیری کارش و سرمایه‌اش. تحت چنین فرمی هیچ هزینه اجاره‌ای پرداخت نمی گردد؛ لذا بهره ارضی همچون شکل ویژه‌ای از ارزش اضافه پدیدار نمی گردد، هر چند که آن در کشورهایی با شیوه تولید سرمایه داری متکامل در مقایسه با دیگر حوزه‌های تولید خود را همچون سود اضافه تظاهر می دهد؛ اما همچون سود اضافه‌ای که همانند تمام منفعت کار او بطور عموم، به کشاورز تعلق می گیرد.

این شکل از مالکیت زمین، همانند اشکال قبلی و قدیمی تر، ملزومه‌اش این است که جمعیت روستایی اکثر جمعیت را در مقایسه با جمعیت شهری دربر بگیرد، شیوه تولید سرمایه داری تنها نسبتاً اندکی تکامل یافته باشد، علیرغم اینکه حکمفرماست، اینکه تمرکز سرمایه‌ها در قلمروهای تولیدی دیگر نیز در محدوده باریکی حرکت کنند و پراکندگی سرمایه‌ها مسلط باشد. بر طبق طبیعت موضوع باید بخش عظیم تر محصول کشاورزی در اینجا به عنوان وسیله معاش تولیدکنندگان مستقیم، خود دهقانان، بمصرف برسد و تنها مازاد بر این مصرف راه خود را همچون کالا به معامله با شهرها باز کند. صرف نظر از اینکه قیمت بازار متوسط محصولات کشاورزی در اینجا چگونه تنظیم می گردد، می بایست در اینجا عجاتاً بهره تفاضلی ای، یعنی بخش اضافه‌ای از قیمت کالاها از زمینهای مرغوبتر و یا با موقعیت مکانی بهتر، موجود باشد، همانگونه که در شیوه تولید کاپیتالیستی است. حتی اگر این فرم در یک موقعیت اجتماعی پدیدار گردد که کلاً هنوز قیمت بازار عمومی تکامل نیافته باشد، با این حال این بهره تفاضلی موجود می باشد و در اینجا به شکل اضافه محصول پدیدار می گردد. اما در اینصورت آن {بهره تفاضلی} به جیب دهقانی می رود که کار خود را تحت شرایط طبیعی مناسبتری تحقق داده است. در اینجا فرض عموماً بر این است که هیچ بهره مطلقاً موجود نمی باشد، یعنی اینکه بدترین زمین هیچ بهره ارضی ای نمی دهد - درست در این شکل است که قیمت زمین به عنوان جزئی از هزینه‌های تولیدی واقعی دهقان بحساب می آید، چرا که در تکامل بعدی این شکل، زمین، یا از طریق تقسیم توارث با ارزش پولی معینی انتقال داده می شود، یا اینکه در جریان عوض شدن مدام مالکان، چه تمام ملک و چه اجزائی از آن، توسط خود زارع خریداری می شود. این غالباً از طریق رهن کردن پول انجام می گیرد، جائیکه قیمت زمین که چیزی نیست جز بهره ارضی کاپیتالیستی، یک جزء ناگزیر است و لذا بنظر می رسد که مستقل از هر گونه تفاوت در ثمربخشی و موقعیت زمین موجود باشد - زیرا که لازمه بهره ارضی مطلق این است که مازادی متحقق گردد، حال چه مازادی از ارزش محصول ورای قیمت تولید و چه از طریق قیمت انحصاری ای ورای ارزش محصول. اما از آنجائیکه کشاورزی در اینجا غالباً بمتابۀ زراعتی که وسایل معاش را تأمین می کند موجود است و چون زمین برای اکثر اهالی نقش زمینه اجتناب ناپذیر بکارگیری کار و سرمایه شان را دارد، لذا قیمت تنظیم کننده بازار محصول تنها تحت شرایط بسیار استثنائی می تواند به سطح ارزشش برسد؛ این ارزش معمولاً در بالای قیمت تولید قرار دارد زیرا که کار زنده برتری دارد، هر چند که این اضافه ارزش بالاتر از قیمت تولید نیز بدلیل پائین بودن ترکیب سرمایه‌ها محدود خواهد بود، حتی برای سرمایه غیرکشاورزی در کشورهایی که قطعه مالکی زمین کشاورزی حکمفرماست. از یک سو برای دهقان مالک قطعه زمین، تا آنجائیکه او یک سرمایه دار کوچک است، سود متوسط سرمایه محدودیتی برای بهره وری از زمین نیست؛ و از سوی دیگر بهره ارضی نیز تا آنجائیکه او یک مالک زمین است یک ضرورت نیست. همچون یک محدودیت مطلق برای او

به مثابه یک سرمایه دار کوچک تنها کارمزد است که او بعد از کسر هزینه‌های واقعی به خود پرداخت می‌کند. تا زمانی که قیمت محصول بتواند کارمزد را بپوشاند، او زمین را خواهد کاشت و غالباً با دستمزدی تا پائین‌ترین حد فیزیکی ممکن. تا آنجائیکه به خصوصیتش به عنوان مالک زمین برمی‌گردد، محدودیت مالکیت برای او رفع شده است؛ و تنها زمانی می‌تواند مطرح باشد که در تقابل با سرمایه‌ای (همچنین کار) مجزا از مالکیت قرار گیرد، چون در اینصورت مالکیت محدودیتی در برابر سرمایه‌گذاری ایجاد می‌کند. این درست است که بهره‌روی قیمت زمین، که غالباً باید به شخص سومی پرداخت گردد - بستانکار رهن - یک محدودیت است. اما این بهره دقیقاً می‌تواند با آن بخشی از کار اضافه که تحت روابط کاپیتالیستی ایجادکننده سود می‌باشد، پرداخت گردد. آن بهره‌ارزی ای که در قیمت زمین و در بهره‌ای که برای آن پرداخت می‌شود از پیش انتظارش می‌رود چیزی نمی‌تواند باشد مگر بخشی از کار اضافه کاپیتالیزه شده‌ای که کشاورز علاوه بر آن کاری که برای امرار معاشش ضروری است انجام می‌دهد. اما این کار اضافه در سهم ارزشی ای از کالا مترادف با سود متوسط و تازه از آن هم کمتر در مازادی ورای آن کار اضافه‌ای که در سود میانگین تحقق یافته، یعنی سود اضافه، متحقق نمی‌گردد. بهره‌ارزی می‌تواند کسری از سود متوسط باشد، حتی می‌تواند تنها بخشی از سود میانگین باشد که عینیت می‌یابد. برای کشاورز قطعه زمین دار که زمین‌اش را می‌کارد یا زمینی برای کاشت می‌خرد لزومی ندارد - همانند شیوه معمول در تولید سرمایه‌داری است - که قیمت بازار محصولات کشاورزی چنان بالا برود که برای او سود متوسط بیارند و حتی از آن هم کمتر ضروری است که مازادی ورای سود میانگین، تثبیت شده در شکل بهره‌ارزی ایجاد کند. لذا ضرورتی ندارد که قیمت بازار صعود کند چه صعود به ارزش محصول یا به قیمت محصول باشد. این یکی از دلایلی است که قیمت غله در کشورهایی که قطعه زمین کاری حاکم است کمتر از کشورهای با شیوه تولید سرمایه‌داریست. بخشی از کار اضافه آن کشاورزانی که تحت نامناسب‌ترین شرایط کار می‌کنند، بطور رایگان به جامعه اعطاء می‌گردد و در تنظیم قیمت تولید و بطور کل در تشکیل ارزش شرکت نمی‌کند. این پائین بودن قیمت‌های تولیدی نتیجه‌ای است از فقر تولیدکنندگان و بهیچوجه نشانی از مولد بودن کارشان نیست.

این شکل که دهقانان مستقل قطعه زمینهای آزاد خود را زراعت می‌کنند فرم حاکم و معمول است، که از یک سو بنیان اقتصادی جامعه را در دوران کلاسیک باستان تشکیل می‌دهد، و از سویی دیگر آنرا نزد ملت‌های مدرن بمثابه یکی از آن اشکالی که با تحلیل رفتن مالکیت فئودالی زمین بپا می‌خیزد می‌یابیم. این در مورد یومانری {Yeomanry} در انگلیس {خرده دهقانان آزاد}، جماعت دهقانی در سوئد، دهقانان در فرانسه و در بخش غربی آلمان صادق است. ما در اینجا از مستعمرات صحبت نمی‌کنیم، زیرا دهقان مستقل در آنجا تحت شرایط دیگری تکامل می‌یابد.

خود مالکی دهقان مستقل نرمال‌ترین شکل مالکیت زمین برای کسب و کار در مقیاس کوچک است، یعنی برای شیوه تولیدی که در آن مالکیت زمین پیش شرطی است برای آن که کارگر صاحب محصول کار خود باشد، خواه او مالکی آزاد یا رعیت فئودال باشد همیشه وسایل معاش خود را بطور مستقل، به عنوان فردی کارگر، همراه با خانواده‌اش تولید کند. زمین در تصاحب زارع برای تکامل کامل این شیوه کسب و کار همانقدر ضروری است که تصاحب پیشه‌ور بر ابزار کار برای تکامل آزاد پیشه‌وری ضرورت دارد. این پایه و اساس استقلال شخصی می‌باشد. این نقطه گذار ضروری ای است برای تکامل خود کشاورزی. آن علی که

در نابودی این شکل از مالکیت دست دارند، محدودیتهای آنرا بنمایش می گذارند. این علل عبارتند از: نابودی صنعت خانگی روستایی که مکمل نرمال این شکل از کشاورزیست، بدلیل توسعه صنعت بزرگ؛ فقیر و فرسوده کردن تدریجی زمینی که با این نوع زراعت کاشت می شود؛ غصب زمینهای مشترک توسط بزرگ مالکان، زمینهایی که همه جا مکمل ثانوی قطعه مالکی هستند و پرورش احشام را بتهایی ممکن می کنند؛ رقابت از جانب کشاورزی بزرگ صرفنظر از اینکه بشکل مزرعه داری باشد یا کشاورزی بزرگ سرمایه داری. بهبودی در متدهای کشاورزی که از سویی باعث کاهش قیمت محصولات کشاورزی می شود و از سویی دیگر ملزومه‌اش هزینه‌های بالاتر و شرایط تولید مادی غنی تر است نیز به این امر کمک می کند، همانگونه که در اولین نیمه قرن ۱۸ در انگلیس بود.

مالکیت قطعه زمین کشاورزی بر طبق ماهیتش نیروی مولد اجتماعی کار، اشکال اجتماعی کار، تمرکز اجتماعی سرمایه‌ها، پرورش احشام در مقیاس بزرگ و استفاده تصاعدی از علم را مانع می شود.

رباخواری و سیستم مالیاتی می بایست در همه جا باعث فقر آن گردند. سرمایه گذاری در قیمت زمین این سرمایه را از امر زراعت خارج می کند. تجزیه بی حد وسایل تولید و به انزوا کشاندن خود تولیدکنندگان. هدر دادن بسیار زیاد نیروی انسانی. زوال تصاعدی شرایط تولید و گرانی وسایل تولید قانونی الزامی برای مالکیت قطعه زمینی است. یک سال پرمحصول برای این شیوه تولید یک مصیبت است.<sup>۴۵</sup>

یکی از مصائب ویژه برای کشاورزی خرد وقتی با مالکیت آزاد زمین همراه است آن است که زارع برای خرید زمین سرمایه می گذارد. (همین نیز برای آن اشکال گذاری صادق است که مالک بزرگ در آن سرمایه گذاری می کند برای اینکه اولاً زمین بخرد و ثانیاً آن را همچون مستأجر خود زراعت کند). از آنجائیکه زمین در اینجا به عنوان کالایی ساده ماهیتی متحرک به خود می گیرد، لذا تعویض مالک مکرراً انجام می گیرد<sup>۴۶</sup> به گونه‌ای که زمین از منظر دهقان با هر نسل جدیدی و هر تقسیم وراثتی بمتابۀ سرمایه گذاری ای جدید تظاهر می کند یعنی زمینی می شود که او خریداری می کند. در اینجا قیمت زمین عنصری مؤثر در هزینه‌های تولیدی غیرمولد انفرادی یا قیمت - هزینه محصول برای تولیدکننده منفرد را تشکیل می دهد.

قیمت زمین چیزی نیست بجز بهره ارضی سرمایه دارانه شده و در نتیجه از پیش مقرر شده. اگر کشاورزی بشکل سرمایه داری اداره شود، و لذا مالک زمین تنها بهره ارضی کسب کند و اجاره دار چیزی بجز این بهره ارضی سالانه برای زمین پرداخت نکند، در نتیجه واضح است که سرمایه‌ای که صاحب زمین خود برای خرید زمین سرمایه گذاری کرده برای او در واقع یک سرمایه گذاری بهره آور است و هیچ ارتباطی با آن سرمایه‌ای که در زراعت گذاشته شده ندارد. آن نه بخشی از سرمایه ثابت و نه بخشی از سرمایه در گردش است<sup>۴۷</sup> که در خود

۴۵- به سخنرانی تاجگذاری پادشاه فرانسه نزد توک {Tooke} مراجعه کنید.

۴۶- به مونیئر {Mounier} و روبیکن {Rubichon} رجوع کنید.

۴۷- دکتر ه. مارون {Dr. H. Maron} (Extensiv oder Intensiv) [هیچ اطلاعات دیگری راجع به این جزوه درج نشده است] با پیشفرضهای اشتباهی نزد مدعیانی که او با آنها مجادله می کند، آغاز می کند. او فرض می گیرد که سرمایه‌ای که در خرید زمین گذاشته شده «سرمایه گذاشته شده» است و تنها در جدالی در مورد تعیین اصطلاح مربوطه در مورد سرمایه گذاشته شده و سرمایه در کار یعنی سرمایه ثابت و در گردش وارد می گردد. تمام تصورات بچه مدرسه‌ای او در مورد سرمایه بطور کل - که ممکن است عذری قابل قبول باشد نزد کسی که از منظر «آموزش اقتصاد ملی» اقتصاددان نیست - این را که این سرمایه نه سرمایه

کشاورزی بکار گرفته شده؛ آن فقط برای خریدار حق دریافت بهره ارضی سالانه را تضمین می کند، اما اصولاً هیچ ارتباطی با ایجاد این بهره ارضی ندارد. خریدار زمین سرمایه خود را به فروشنده زمین واگذار می کند و فروشنده زمین نیز در عوض از حق مالکیت خود بر زمین می گذرد. پس این سرمایه دیگر به مانند سرمایه خریدار موجودیت ندارد، او دیگر صاحب آن نیست، یعنی آن دیگر به سرمایه‌ای تعلق ندارد که او به نحوی می تواند در خود زمین سرمایه گذاری کند. اینکه زمین ارزان یا گران خریداری شده و یا اینکه آنرا مجانی کسب کرده هیچ تغییری در آن سرمایه‌ای که اجاره دار در کار سرمایه گذاری می کند نمی دهد، و این هیچ تغییری در بهره ارضی هم نمی دهد، اما تنها در این تغییر ایجاد می کند که آیا آن برای او بمثابة بهره تظاهر می کند یا نه و اینکه متناسباً بهره‌ای بالا یا پائین باشد.

مثلاً به سیستم برده داری نگاه کنید. قیمتی که برای برده داده می شود چیزی نیست بجز ارزش اضافه یا سود از پیش کاپیتالیزه شده که می باید از برده بیرون کشیده شود. اما آن سرمایه‌ای که برای خرید برده صرف شده است به آن سرمایه‌ای که باید برای استخراج سود، کار اضافه، از برده مصرف شود تعلق ندارد. برعکس؛ مبلغ خرید برده سرمایه‌ایست که برده دار از خود تفکیک کرده است، یعنی کسری از آن سرمایه که او برای تولید واقعی در اختیار دارد. آن {سرمایه صرف خرید برده شده} دیگر برای او موجودیت ندارد، همانگونه که آن سرمایه‌ای که برای خرید زمین استفاده می شود از در اختیار کشاورزی بودن دست کشیده است. بهترین مدرک این است که این سرمایه فقط زمانی دوباره برای برده دار یا زمیندار موجودیت می یابد که او دوباره برده را یا زمین را بفروشد. اکنون همان رابطه برای خریدار صادق است. اینکه او برده را خریده است او را آنقدر به استثمار برده نمی کند. این تنها با گذاشتن سرمایه دیگری در استفاده از برده برای او مقذور خواهد شد.

همان سرمایه دو بار موجودیت نخواهد داشت، یکبار در دست فروشنده زمین و بار دیگر در دست خریدار زمین. آن از دست خریدار به دست فروشنده منتقل می شود و لذا موضوع اختتام می یابد. خریدار اکنون دیگر سرمایه را ندارد بلکه در عوض یک قطعه زمین دارد. اینکه اگر بهره ارضی ای که از گذاشتن سرمایه واقعی در زمین کسب می گردد، نزد مالک جدید زمین به عنوان بهره‌ای که او نه از سرمایه‌ای که در زمین گذاشته، بلکه از سرمایه‌ای که برای بدست آوردن زمین خرج کرده تلقی شود، کوچکترین تغییری در ماهیت اقتصادی فاکتور زمین نمی دهد، همانگونه است اگر شخصی ۱۰۰۰ £ برای ۳ درصد اوراق دولتی بپردازد، و این هم هیچ ارتباطی با آن سرمایه‌ای که از آن بهره های بازدهی قرض دولتی پرداخت می شود ندارد.

در واقع پولی که برای خرید زمین داده می شود همانند پولی است که برای اوراق دولتی پرداخت می گردد، فقط سرمایه‌ای در خود، همچون هر مقدار ارزشی دیگری که بر پایه شیوه تولید سرمایه داری یک سرمایه در خود است، سرمایه بالقوه. چیزی که برای زمین یا برای اوراق دولتی پرداخت شده، همچون برای خرید دیگر کالاها، مبلغی از پول است. این مبلغ پولی سرمایه‌ایست در خود زیرا که می تواند به سرمایه مبدل گردد. این بستگی به نوع مصرفی که فروشنده از آن می کند دارد که آیا آن پولی که دریافت کرده واقعاً به سرمایه تبدیل می شود یا نه. برای خریدار این پول هرگز دیگر نمی تواند بمثابة سرمایه عمل کند، همانند تمام آن دیگر

---

گذاشته شده و نه در جریان است از او پنهان می کند؛ همانگونه که سرمایه‌ای که کسی در بورس برای خرید سهام یا اوراق دولتی بکار می برد و برای او شخصاً یک سرمایه گذاری می باشد، در قلمرویی از تولید «سرمایه گذاری شده» است.

پولهایی که او یکبار برای همیشه خرج کرده است. در محاسبات او پولها به عنوان سرمایه بهره آور عمل می کنند، زیرا که او آن درآمدی را حساب می کند که او به عنوان بهره ارضی از زمین و یا بهره از قرضه دولتی، بمثابة بهره آن پولی که کسب این امتیاز برای درآمد برایش خرج برداشته، دریافت می کند. او تنها در صورت فروش می تواند این پول را به سرمایه تحقق بخشد. اما در این صورت شخص دیگری، خریدار جدید، در همان وضعیتی که فروشنده قبلاً در آن قرار داشت، داخل می گردد و صرفنظر از اینکه این پولها چند دست بگردند هرگز نمی توانند برای شخصی که آنها را می پردازد به سرمایه واقعی تبدیل گردند.

در مورد مالکیت ارضی خرد این وهم از این هم بیشتر پرورانده می شود، که زمین خود دارای ارزش است و لذا بمثابة سرمایه در قیمت تولید محصول وارد می شود، به همانگونه ماشین و مواد خام. ما پیش از این دیدیم که بهره ارضی و در نتیجه بهره ارضی کاپیتالیزه شده، قیمت زمین، تنها در دو مورد می تواند به عنوان شاخص تعیین کننده در قیمت محصول کشاورزی وارد گردد. اولاً زمانی که ارزش محصول کشاورزی بدلیل ترکیب سرمایه کشاورزی - سرمایه ای که هیچ ارتباطی با آن سرمایه که برای خرید زمین داده شده ندارد - بالاتر از قیمت تولید آن است و همزمان اوضاع بازار مالک زمین را قادر به متحقق کردن این تفاوت می کند. ثانیاً وقتی که قیمت انحصاری موجود است. و هر دو مورد به هیچ وجه موضوعی برای قطعه مالکی و مالکیت ارضی خرد نمی باشند، زیرا که تولید درست در اینجا عمدتاً برای ارضاء حوائج خود تولیدکننده است و مستقل از تنظیم از طریق نرخ عمومی سود اتفاق می افتد. حتی در آنجا که کشاورزی قطعه زمینی بر اساس اجاره زمین صورت می گیرد، هزینه اجاره - بسیار معمول تر از دیگر روابط - بخشی از سود و حتی کسری از کارمزد را شامل می شود؛ این پول فقط اسماً بهره ارضی است و نه بهره ارضی ای بمثابة مقوله ای مستقل تفکیک شده از کارمزد و سود.

بنابراین خرج کردن سرمایه پولی برای خرید زمین یک سرمایه گذاری در کشاورزی نیست. آن کاهش مشابهی است از سرمایه ای که دهقان خرد می توانست در خود قلمرو تولید در دسترس داشته باشد. آن همزمان گستره وسایل تولید او را کاهش می دهد و در نتیجه پایه اقتصادی بازتولید را محدود می کند. آن دهقان کوچک را به زیر یوغ رباخوار می کشاند، زیرا که در این قلمرو کلاً تنها به میزان ناچیزی اعتبارات واقعی موجود است. آن مانعی است بر سر راه کشاورزی حتی آنجا که موضوع بر سر خرید اراضی بزرگ است. آن در حقیقت در تقابل با شیوه تولید سرمایه داری است که قاعدتاً به اینکه مالک زمین مقروض است و یا اینکه او زمین را به ارث برده یا خریده است، بی تفاوت است. اینکه آیا او خود بهره ارضی را به جیب می زند و یا اینکه او می بایست آنرا دوباره به مرتهن تحویل دهد هیچ تغییری در اداره مزرعه اجاره شده ندارد.

دیدیم که هنگامی که بهره زمین معلوم باشد، قیمت زمین از طریق نرخ بهره تنظیم می گردد. اگر نرخ بهره پائین باشد، قیمت زمین بالاست و بالعکس. پس معمولاً باید قیمت بالا و نرخ پائین بدنبال هم بیایند، طوری که دهقان زمانیکه بدلیل پائین بودن نرخ بهره، بهای گزافی برای زمین می پردازد باید همچنین بتواند بهمان دلیل پائین بودن نرخ بهره با شرایط مناسبی برای کسب و کار از طریق اعتبار سرمایه بدست آورد. اما در واقع آنجا که مالکیت قطعه زمینی حاکم است، اوضاع به گونه دیگریست. اولاً اینکه قوانین عمومی اعتبار برای دهقانان صادق نیستند، زیرا که آنها {قوانین} سرمایه دار بودن تولیدکننده را پیش فرض دارند. ثانیاً در هر کجا که مالکیت قطعه زمینی حاکم است - در اینجا صحبت از مستعمرات نیست - و کشاورز قطعه زمین دار

هسته اصلی ملت را تشکیل می دهد، ایجاد سرمایه یعنی بازتولید اجتماعی، نسبتاً ضعیف بوده و تشکیل سرمایه پولی برای قرض دادن در آن معنی ای که قبلاً شرح داده شد، از این هم ضعیفتر است. ملزومه ایجاد سرمایه پولی برای قرض دادن وجود و تمرکز یک طبقه غنی و غیرفعال از سرمایه داران است (ماسی {Massie}). سوماً در اینجا که مالکیت زمین شرطی حیاتی برای غالب تولیدکنندگان و میدان سرمایه گذاری اجتناب ناپذیری برای سرمایه شان می باشد، قیمت زمین مستقل از نرخ بهره بالا برده می شود و اغلب در تناسبی معکوس با آن، چون تقاضا برای زمین کشاورزی بالاتر از عرضه آن است. اگر زمین قطعه قطعه فروخته شود قیمت بسیار بالاتری خواهد داشت تا اینکه در مساحت‌های عظیم فروخته شود، زیرا که تعداد خریداران خرد بالا و تعداد خریداران کلان کم می باشد (باندهای سیاه 47a، روبیکن نیومن). به تمام این دلایل در اینجا قیمت زمین با نرخ بهره نسبتاً بالا صعود می کند. آن بهره نسبتاً پائینی که دهقان در اینجا از سرمایه‌ای که برای خرید زمین گذاشته کسب می کند (مونیر {Mounier}) از دگر سوی مطابق است با نرخ بهره بالای رباخوارانه‌ای که او خود می بایست به مرتهن پرداخت کند. سیستم ایرلندی نیز همین چیز را نشان می دهد البته در شکلی دیگر.

این عنصر، قیمت زمین، که در خود هیچ ارتباطی با تولید ندارد، می تواند در اینجا چنان بالا برود که تولید را امکان ناپذیر کند (دومباسله {Dombasle}).

اینکه قیمت زمین چنین نقشی را بازی می کند، یعنی اینکه خرید و فروش زمین، داد و ستد زمین به عنوان کالا، تا این حد توسعه پیدا کرده، عملاً نتیجه‌ای از تکامل شیوه تولید کاپیتالیستی است، تا آنجائیکه کالا در اینجا شکل عمومی ای که همه محصولات و وسایل تولید بخود میگیرند باشد. از جهتی دیگر این تکامل فقط در جایی صورت می گیرد که شیوه تولید سرمایه داری تنها بطور محدود تکامل یافته و همه ویژگیهایش را آشکار نکرده باشد؛ این دقیقاً بر این فاکتور استوار است که کشاورزی نه دیگر و یا نه هنوز بر پایه شیوه تولید سرمایه داری، بلکه بر اساس شیوه تولید دیگری که از فرم‌های اجتماعی نابود شده‌ای به ارث رسیده است بنا شده است. نقایص شیوه تولید سرمایه داری با وابستگی تولیدکننده به قیمت پولی محصول، در اینجا با آن نقایصی که منتج از توسعه ناکامل شیوه تولید سرمایه داریند با هم همزمان می شوند. دهقان تاجر و صنعتگر می شود، بدون داشتن الزاماتی که او را قادر می کند که محصول خود را بصورت کالا تولید کند.

تضاد بین قیمت زمین بمثابة جزئی از هزینه برای تولیدکننده، اما نه جزئی از قیمت تولید برای محصول (هر چند که بهره ارضی به عنوان عنصری تعیین کننده در قیمت محصول کشاورزی وارد می گردد، اما بهره ارضی کاپیتالیزه شده که برای ۲۰ سال یا بیشتر پیش پرداخت می گردد بهیچ عنوان عامل تعیین کننده‌ای در آن نمی باشد) تنها یکی از آن اشکالی است که تضاد بین مالکیت خصوصی زمین و کشاورزی ای منطقی با استفاده مشترک نرمال از زمین، خود را در آن آشکار می کند. اما از سویی دیگر همین مالکیت خصوصی زمین و لذا سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم از زمین شان – مالکیت خصوصی زمین از جانب یک شخص ملزومه‌اش فقدان مالکیت دیگران است – پایه شیوه تولید سرمایه داری است.

---

47a - Bandes Noires (باندهای سیاه) – به گروه‌های سفته بازی اطلاق می شد که در فرانسه در آغاز قرن ۱۹ ایجاد شدند؛ آنها مزرعه‌های بزرگ را که تحت انقلاب فرانسه به عنوان ملک ملی اعلام شده بودند خریداری می کردند، آنها را قطعه قطعه کرده و با منفعت فراوان می فروختند – ناشر

بهای زمین، شکل و نتیجه‌ای از مالکیت خصوصی بر زمین، در اینجا در کشاورزی خرد محدودیتی برای خود تولید است. برای کشاورزی بزرگ و مزرعه داری بزرگ بر پایه سرمایه داری این روابط مالکانه همچنین محدودیتی است، زیرا که سرمایه گذاری مولد اجاره دار سرمایه دار را محدود می کند، چیزیکه دست آخر نه به نفع خود او بلکه تنها بِنفع مالک زمین است. این هر دو شکل باعث می شوند که بجای یک رفتار آگاهانه و منطقی با زمین بمثابة مال مشترک و همیشگی، همچون موجودیتی لایتجزا و شرط بازتولید نسل بعد از نسل انسانها، یک سوء استفاده و به هدر دادن نیروهای زمین رخ می دهد (با چشم پوشی از اینکه سوء استفاده از زمین را نه وابسته به آن پله تکاملی ای که جامعه به آن رسیده بلکه وابسته به شرایطی کاملاً اتفاقی که می توانند برای تولیدکنندگان مختلف متفاوت باشند، میکنند). در مورد مالکیت خرد این در اثر فقدان وسایل و دانش جهت استفاده از نیروی مولد اجتماعی کار می باشد. در مورد مالکیت بزرگ این به این دلیل اتفاق می افتد که این ابزار برای هر چه سریع تر ثروتمند شدن اجاره دار و مالک مورد استفاده قرار می گیرند. و در هر دو مورد از طریق وابستگی شان به قیمت بازار.

کل نقد بر مالکیت ارضی کوچک سرانجام در نقد بر مالکیت خصوصی بمنزله محدودیت و مانعی برای کشاورزی خلاصه می شود. همینگونه است در مورد نقد بر مالکیت ارضی بزرگ. البته در هر دو مورد در اینجا کاملاً از ملاحظات سیاسی چشم پوشی می شود. این محدودیت و مانع که کل مالکیت خصوصی بر زمین بر علیه تولید کشاورزی و بر علیه رفتار منطقی، نگه داری و بهبود خود زمین اقامه می کند، در هر دو مورد تنها در فرمهای متفاوت پرورنده می شود و در مشاجره در مورد این فرمهای بخصوص شرارت دلیل نهایی آن به فراموشی سپرده می شود.

مالکیت ارضی کوچک مستلزم آن است که اکثریت غالب جمعیت در روستا زندگی کنند. این نه کار اجتماعی بلکه کار منفرد است که حاکم باشد. در تحت چنین اوضاعی غنی و تکامل بازتولید شرایط مادی و معنوی و لذا شرایط برای یک کشاورزی منطقی منع می گردد. از دگر سوی مالکیت ارضی بزرگ جمعیت روستایی را کماکان به حداقل ممکن تقلیل میدهد، در تقابل با یک جمعیت صنعتی رو به رشد که در شهرهای بزرگ متراکم می گردد؛ بدین قرار اوضاعی را ایجاد می کند که باعث شکافی غیرقابل ترمیم در سوخت و ساز اجتماعی تعیین شده از قوانین طبیعی زندگی و در نتیجه به هدر دادن نیروهای زمین می گردد، و این اتلاف توسط تجارت به خارج از مرزهای کشور انتقال می یابد (لیبیگ {Liebig}).

در حالیکه مالکیت ارضی خرد طبقه‌ای از بربرهایی را می آفریند که در نیمه راه بیرون از جامعه قرار گرفته‌اند و زمختی اشکال اجتماعی اولیه را با اضطراب و بیچارگی ای که مختص کشورهای متمدن است، با هم درمی آمیزند، مالکیت ارضی بزرگ نیروی کار را در آخرین ناحیه‌اش، جایی که انرژی طبیعت داده‌اش مأوا می گیرد و جائیکه به عنوان منبع ذخیره برای بازسازی نیروی حیات مملکت انبار می گردد، یعنی در روستا به تحلیل می برد. صنعت بزرگ و کشاورزی بزرگ صنعتی شده با هم عمل می کنند. اگر ابتدائاً این تفاوت را با هم دارند که صنعت بزرگ عمدتاً نیروی کار را و در نتیجه نیروی طبیعی انسانی را ضایع کرده و از بین میبرد، در حالیکه کشاورزی بزرگ بیشتر بطور مستقیم نیروی طبیعی زمین را ضایع کرده و از بین می برد، اما آنها در مراحل بعدی تکامل دست به دست هم می دهند، به گونه‌ای که سیستم



صنعتی همچنین در روستا کارگران را بی رمق کرده، و صنعت و تجارت نیز به نوبه خود وسایلی را برای کشاورزی فراهم می کنند که بتواند رمق زمین را بکشد.

کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

[info@k-en.com](mailto:info@k-en.com)